

مندرج در مکتب زکریا
۱۳۴۷ هجری

۱

— ❧ ❧ ❧ ❧ ❧ —
پنجم نامی قانون و شرع اسلامی ❧ ❧ —

(جلد اول کفایة التعلیم — طبع ششم)
مخصوص است با قول سال سیم متعلمین مدارس جدیدہ

۱۱۸۹۱

— ❧ ❧ ❧ ❧ ❧ —

افاده میکنند تحت املاء ، سلامت اخلاق ، وسعت افکار ، حسن
تدبیر ، قلع نفاق ، خلع تزویر ، محبت بوطن ، فدویت بر دولت و
ملت ، سرعت انتقال ، تمیز حسن و قبح افعال ، رسوخ در مذهب ،
تبعیت و ادب ، جلای ذهن ، تجنب از رزایل ، رغبت بر کسب فضایل
و اصلاح دیگر خصایل ممر اطفال نو آموز را

و کامل میکنند این فواید را جلد دوم این کتاب

طهران

(حق الطبع محفوظ است بجهة حاج میرزا حسن رشديه و احفادش)
(فی هفدهم ذی حجة الحرام ۱۳۲۳)

اب . ایر . ابراز . ابدان . ابن . ابجد . ابوذر . اجرت . احترام . اج
اجر . اجازه . اجاره . اجلاف . اجامر
بوالهول ، کنه شیطانت و حربته راندن آن ، لاحول خواندن است
ابر ، عبارت از بخارات زمین است که دوباره بر زمین بر میگردد
ابر از عدالت ، اثبات فسقست
ابدان چهار ، محبس ارواحست و ابدان علما ، جنت سرای ارواح
ابن الوقت باتی ، یعنی دقیقه را غنیمت دان و مهمل مکذران
اباعنجد ، ابجد خواندیم ، چیزی نفهمیدیم
ابوذر و ابذر و ابیذر ، پدر ذر و اسمش چند بست
اجرت اجیر ، بعد از عمل و وجه اجاره قبل از تصرف باید پرسد
اجرت ، بر امر واجب ، حرام است مگر اجیر باشد
احترام احفاد تو بر تو ، بقدر احترام تست بر اجداد تو
اجیر مدت اجاره را بی کار بماند اجرتش حرام است
اجر عبادت ربانی جزای مشرکانست
اجازه وکلای ملت اجاره مال ملت را مباح میکند
اجاره املاک خالصه مایه اجازه مجلس شورای ملی حرامست
اجلاف ، عبارت از عریان بچپتی است که فضولی را فضل میدانند
اجامر ، عبارت از لوده هائی است که آب کل آلود میکنند

اجل . اجلال . اجانب . اجنبی . اجیار . اجابت . اجناس . اخ . اخت
استخبار . اخبار . اخلاق . اختلاف . اختراع . اختر .
اجل عبارت از اقراض حرارت طبیعی است
اجلال علما واجب است ، اسکر علما تحقیر علم نکنند
اجانب را بر عقارب ، ترجیح دادن ابلهی است
اجنبی کسیست که خدا شناس نباشد ، اسکر چه برادر باشد
اجیار ، کار را پیش نمبرد ، بلکه قهراً عقب میندازد
اجابت حاجت محتاجان ، موجب استجاب دعاست
اجناس خارجه را ، مایه اعتبار داخله دانستن بلاهت است
اخ و اخت حقیقی ، عبارت از زن و مرد ملت است
استخبار از نجوی اثبات حق است
اخیار از غیب را جز بخبران دعوی نمیکشند
اخیار ائمه علیهم السلام اخبار از علم است نه اخبار از غیب
اخیار علما مر وقایع آینده را در نزد جهال اخبار از غیب شمرده میشود
اخلاق حسنه هر مرد ، قیمت روحانی آن مرد است
اختلاف در مذهب ، اتفاق در دین را خلل نمیرساند
اختراع هر کار که نافع بر اهل روزگار باشد منت بر تمام نوع است
اختر سعادت ، شمس معارف است که مطلبش ، غیر از افق ماست

۴ دودفه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید

(درس سیم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

اخلاق . الخطا . اخفا . اخوت . اخوان . آخر . ادب . ادب . ادراك . ادبار . ادرار . ادنی . ایراد . اوراد . اوراق . اخلاف ، نماینده اسلافند

اخطارات نافع بر ملت و ثواب خطابه دارد

اخقاي سر ، منفعت است ، نه سر بکه افتای آن نفع عموم است

اخوت فقیر با غنی از دیار فقر مباد آورد

اخوان شیطان عبارت از سخن چنانیست که در میان دوستان فساد میکند

آخرین قسط مباحه مشروطه نرسد فسخ مباحه نمیشود

ادب ، سرپوش حسب و نسب است

ادب بی ادب و عالم بی عمل ، زنبور بی عملند

ادراك طبیعی اطفال در اتلاف معلمین بیندرك است

اعلی درجه ادبار ، ایراد ظلم بر فقر است و تواقیالش مینامی

ادرار مفت از خزانه دیوات گرفتن ، ادرار ملت بر خود ریختن است

ادنی ترین طبقات مردم ، راپورتچی و سخن چنانند

ایراد بر قول و فعل کلمان عادت ناکسان است

اوراد هر چه مضامین عالیه باشد بی عمل بر معنا اثر ندارد

ایام حیات اوراق روزنامه عمر تست چیزی بنویس که بتوانی بخوانی

اوراق کتابچه عمر را جز بخدمات نوعی تذهیب نتوان کرد

۵ دودفه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید

(درس چهارم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

اذن . اذان . اذیت . ارادت . اوزن . ارزنده . استحمام . استنطاق . استنشاق . استخاره . استراحت . اسراف . اسباب

اذن ورود نکرده داخل بشوی بدزدی مهم خواهی شد

اذان اعلان ، از مؤذن بد خنجر شرعاً مکروه است

اذیت پدیده نباش تا دایم متأذی نباشی

ارادت مریدان منافق را دل بستن احقی است

اوزن که اوزان بدست آید بهتر از برنجیست که برنج دیگران آید

ارزنده کوهی خزاین سلاطین ، نصاب علماست

استحمام یوده ، زینت و پیرایه و عادت مردان بیایه است

استنطاق اطفال اول تربیت اطفال است

استنشاق قبل از وضو تصفیه دماغ میکند

استنشاق را ترك مکن اگر میخواهی که همواره نیز هوش باشی

استخاره بعد از استشاره است و استشاره قبل از استخاره

استخاره بد مباد آید استخاره کن را چرا بد مبدانی

استخاره کن هر چه بد باشد خلاف استخاره عمل کنی بد می بینی

استراحت با قناعت است نه با زیادی میکند

اسراف در نعمت برهان اجحاف در تحصیل است

اولین اسباب آسودگی ، لودگی شده است

(درس پنجم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

استنطاق . استخلاص . استماع . استفاضه . استقامت . استشمام . اغفال .
 استغنا . اغنیا . استقبال . اعانت . استعانت
 در استنطاق ، قوی قلب و نطق باش
 در استخلاص گرفتاران سعی باش ، مگر مودی باشند
 در استماع حق نظر بناطق نداشته باش
 در افاضه یا استفاضه کسل نباش که مبنی حیوة تو همین است
 استقامت در هر نیت شرط اول حصول آن نیت است
 استشمام رواجی که مقوی روح باشد ، ناقض روزه نمیشود
 اغفال اعادیرا اقبال بدان که اقبال تو در مساعی تست
 اغفال اعادیرا افتاع قلب دهی الیه مغلوب خواهی شد
 استغنای طمع ، خود دولت باینده است
 استغنا از خلق ثروت باینده ایست که عایداتش تنضلات خالق است
 اغنیا فقط فقرای صابرند نه متمولین ممسك
 استقبال در همه حال علامت اقبال است
 اعانت در ظلم شراکت در مکافات ظلم است
 استعانت از ظلام مزید ظلم است
 از ظلمه دختر بگری و در فکر مرگش باشی ، ثواب عظیم دارد
 اسباب تحریر بر ظلام فروختن ، منفعتش در آتش سوختن است

(درس ششم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

احترام . احتیاط . احسان . احتکار . استغفار . استقلال . استبداد .
 استعداد . استطاعت . استشهاد . اکتثار
 احترام بر ظلام اهانت بر دین اسلام است
 احتیاط مرد را بدکان میکند ولی با ایمان
 احسان ظلام را دعای ملائکه لعنة الله عليك است
 احتکار کنایه ایست که باستغفار آمرزیده نمیشود
 استقلال هر صاحب مسند به پشت گرمی عدل و نصفتست
 استقلال با استبداد اجتماع اضداد است
 استبداد اولیای امور سبب تجری مأمور است
 استبداد سلاطین اقوی سابقست بر اسارت آنها
 استبداد استعداد را باطل میکند و عقل را عاطل
 افتضاح عواقب استبداد را امکان استرداد نیست
 استطاعت بر حج عبارت است از قدرت بر ذهاب و ایاب با حفظ شئونات
 استشهاد از جاهل مبنی پس دعوی تو باطل است
 اسفه ظلام ظالمیست که اکتثار در ظلم کند تا مظلومین مطیع تر باشند
 احقرترین اعیان ، محض اظهار صلابت نوکرش را غش میدهد
 آنکه مراعات شأن خود نمیکند بمراعات شأن ملت مجبور است
 اشتباه مباد آورد چنانکه ارادت کمال و محبت جمال

(درس هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

اشتهار . اشد . اشجع . اشعار . اشعار . اشفاق . اسهل . اشكال . اشكال
اجلاس . اكثر . مشورت . استشاره . افلاس . اغراق . اشهر
اشتهار افتخار است ولی به تخم خیر پاشیدن نه به زمزم شاشیدن
اشد مصائب ، حاجت بردن و شهادت شنیدن است
اشجع ناس کسیست که نفسش را مقهور عقاش سازد
اشعار بکه اشعار بر مصالح نوع ندارد شعر باطل است
اشفاق بر نالایق تضییع شأن است
اسهل اشكال شکلی است که اشكال ندارد
اجلاس وکلای ملت اكبر باصدق نیت باشد عبادت است
اكثرت آراء مقبول است اگر چه من و تورا قبول نباشد
انبياء و ائمه را مسلك عمل مشورت با امت بوده
استشاره اقوی سپر انفعال است
افلاس نتیجه افراط است و افراط زاده جہل
اغراق کوئی فرزند دروغگوئی است
اشهر شهرهای ایران ، مراغه و همدان بود که از تمدنی ویران است
اكثر قصبات از بی قانونی عنقریب دهکده خواهد شد
آبادی بلاد با اكثرت سکنه است و سکنه را روی بر جلای وطنست
ائمه اطهار بخیر از اكثر اخبارند

(درس هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

افسون . افسوس . افسر . افریقا . افلاك . افلاطون . افطار . امام
اقدام . انجام . اهتمام . ابقا
افسون و عزایم افسانه و فریب جاهلان است
افسوس لفظ جاهلان است که عاقلان تلفظ نکرده اند
افسوس فرزند استبداد است
استبداد زائیده جہل است و زائیده افسوس
افسران روس از بس مرا لوس دیدند افسر از سرم ربودند
افریقاییان وحشی صاحب افسر شدند ، صاحب افسران بیکلاهند
افلاك عبارت از کردشگاه کرات کواكب است
افلاك را جز کروی دانستن معنی لفظ را ندانستن است
افلاطون افی را بحکمت رام نکرد
افطار شکستن روزه است یا فطره دادن
امام عادل بر عتقا نشست و رفت
اقدام آبادیهای عالم اقطار چین است
اقدام بر امری نکن که انجام اترا نمیدانی
اهتمام بر ابقای نام گمنامی مبادورد
اهتمام در مهمات نوع را اهم فرائض خود فرض کن
اكبر خواهی که از مردمان تاریخی شوی طالب گمنامی باش

(درس نهم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

امت . امامت . اقدس . انکار . اقرار . اقرار بر . اقبال . اقرب . اقارب
 اقربا . اقسام . اقصر . انحناء . استقامت
 امت هیچ نبی تا دیروز مثل امت موسی پیغمبر مبتذل نبودند
 امامت اگر موجب تفرعن امام باشد مأموهت را هم نتاید
 اقدس از تمام امکنه . بیت المقدس است
 انکار بعد از اقرار مثبت فسق است
 اقرار بر میت در مرض موت مسموع است مگر بر اضرار ورثه
 اقبال در قبول اقوال عقلاست که تو عارش می بنداری
 اقرب وسائل بر حصول مسائل صدق قول است
 آنکه اقاربش را عقارب میخواند خودش افعی است
 استقامت در رأی محبوب است ولی بعد از استتار
 انحنای سطح . غیر از انحنای خط است
 اقصر خطوط خط مستقیم است . اهدنا الصراط المستقیم
 اقصر اعمار عمر ظالم است که مرکش مطلوب است
 اقصى حدود حریت عبودیت درگاه حق است
 اقل شرایط اتحاد . پسند نیکبهای خویش است بر خویشان
 از اقسام نعم الهی . نعمتی بر بهتر از عقل نیست
 اقربا را ، وصلة روحانی خود بدان

(درس دهم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

اقوی . اقویا . اکبر . اکابر . اعلی اکرام . اکتساب . اکل
 اکول . الم . متالم . الزام . التفات . الطاف
 اقوی داهل حماقت . عداوت با اقربا است
 اقویا را . مراعات ضعفا بقای قوت است
 اکابر قوم . عبارت از رجالی است که اکثر عقلا باشند نه اکبر کبرا
 اعلی کرامت . بذل از کیسه خویش است نه از کیسه خویشان
 اکرم ناس کمی است که نفسش را فدای خیر ناس کنند
 اکتساب همیشه از راه صنعت . افضل عبادت است
 اکل میته بهتر از اکل مال ایتم است
 اکول عزت خود را میخورد
 ز المیکه قادر بر دفعش نیستی متالم میباش
 الزام رفقا بر امری که مانع نیستند عداوت بها آورد
 التفات بر قبایح خود نداری ، مانت التفات قرائح مردم میباش
 الطاف الهی را وقتی لایق میشوی که متوجه قیامت شوی
 ز تالم دیگران متالم نشوی کرم معده نوع خود هستی
 اکرام مقروض اقوی محصل تحصیل طلب است
 افیع مکاسب اکتساب رضای خلق است
 طائف الطاف الهی مختار بیت تست بر افعال خود

(درس یازدهم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

آلف . الوف . اتفاق . ابونه . اسلام . اعتبار . امارت . امور . امرا .
انابت . امیر . اسیر . اسرا

آلف الوف از منافقین همه فرد فردند

صد نفر کاشی منافق منسوب دو نفر دزد همراه شدند

اتفاق علما بر تحلیل يك نامشروع اباحه شرعی می رساند

اتفاقات عالم تلازکی ندارد تو تازه می بینی

اכול دایم ابونه امراض و اسقام است

امی از ام امام خود را مثل اسلام مطرح او هام نکرده

آنکه اظهار اکر انسانی بوده اند اینسان نبوده اند

اعتبار بر شهادت يك مرد عادل نیست تا چه رسد بیک زن ولو اتم ایمن باشد

آیات بلاهت میکنند که راوی را ایمن کی وروایتش را حجت دانی

امور جمهور تا از مجرای شرور نرسد مورث شر و شور است

امرا مملکت تا قبول مشورت نکنند ردیب اسرا خواهند بود

امیر تا بر امر خود تابع نشود ، تابع پیدا نمیکند

اول عدالت . بعد امارت ، امیر ظالم اگرک شایسته است

انابت نوعی عبادت است

امامی که دایسته مأمومین است امیری است که اسیر مأمورین است

اسرا تا اتفاق را نمیکشند اسیر نمیکشند

(درس دوازدهم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

انبار . اندام . آبان . انبیا . انگل . انیس . انکلیس . انتقام . انتخاب
انحصار . انتساب . انقلاب . انقراض

~~انبار دلو کسبم و بخت از احسان ملت ان بار دارد~~

اندام متناسب ، آن اندامی است که مورد خلاف موضوع نشود

آبان معارف مرا خرق او هام یاره کرد

انبیا هر چند بوده اند همه هم سخن بوده اند

انگل عبارت از کراخانیست که نخوانده برود و نخواسته بدهد

انیس ، چه انکلیس باشد چه مجیس ، از انسان انیس باید

انتقام در هیچ مقام ، مورد ملام نیست

انتخاب احباب پیش از «سافره یا محاسبه» ندامت دارد

انتخاب وکلای ملت تا دو سال قید عزل ندارد

انحصار تقویم بی علوم را از میدان تعلیم بر انداخت

انحصار حقوق ملت بکمپانی با امضای وکلای ملت مشروع است

انقراض سلطنت را اسبابی قوی تر از استحقاق شرع نیست

انقراض اتفاق دولت جز بقرض نفاق ملت منتفی نمیشود

انقلاب زمان ، متقلب را زود منقلب میکند

انتساب بخانواده ادب ، بی ادب را مفید نیست

اختلاف وکلای ملت روح ترقی را ذبح میکند

(درس سیزدهم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

اسیر . اسرا . اسراف . آخرت . اجرت . اوزار . اوراد . اوتاد . اوقاف .
 اوباش . اصرار . آشنا . ارادت
 اسرا را . احسان باید کرد . مکر اسیر نفس را موعظه
 افلاس فرزند اسراف است . واسراف برادر ائلاف
 آخرت یقین هر کس باشد هیچ کارش با آخرت نمی ماند
 اجرت که قبل از عمل داده شد ، عمل بی خلل نخواهد شد
 اوزار تابعین علاوه بر وزیر مبتدئین است
 اوزار ملت مظلومه . ثقل بر اوزار دولت ظالمه است
 اوراد وقتی نتیجه می بخشد که عمل بر معانی هم بشود
 اوتاد امروزی کسانی هستند که ابداً مهار ندارند
 اوقات عزیز خود را به تعریف طعام لذیذ دیگران باطل میکنند
 اوقاف را بمصالح اوقات باید صرف کرد نه بمصارف سوقات
 اوقاف را وزیری واقف تر از صندوق بنده نیست
 اوباشی محله را چو دیدی اوباشی دل پیش خودت بدار با او رو باش
 اصرار متولی بر توأمت اوقاف آفات خیانت وداعی عزل اوست
 اصرار کنی که کشف اسرار نکن § کار بکه ز کشف آن بترسی تو نکن
 آشنا گیر زیاد بی آشنا می ماند
 ارادت بجهة روزی بجهة بدل بدعاوت میشود

(درس چهاردهم — در کلامهای دایر بر کلمات مهموزه)

اطاعت . اطراف . اظهار . اكسير . الفت . ایهام . انتساب . ایهام
 ایجاب . اهانت . ایران . ایوان
 اطاعت والدین . دین فرزند است در هر دینی باشد
 اطراف مطلب را احاطه نداری داخل نباش
 اظهار هنر از بی هنری است
 اكسير احمر مرکب از اجزای علمست و عدل و اجرا
 الف . چون بمعنی الفت گیر است این است که دایم بالامت
 الف بالام چون بکدل شدند پس بوصل ابدی رسیدند
 الف چون باصف نعال ساخت باسم صدر اتول موسوم شد
 الف چون مستقیم شد بر همه مقدم شد
 الف از سبک و وحی محرك اصوات حروف شد
 ایهام در کلام عیب متکلم است مگر در توضیحش انفعال باشد
 انتساب بخانواده شرافت آفات شرف نمیکند
 ایهام در کلام هنر متکلم است اگر در توضیحش انفعال نباشد
 ایجاب و قبول هر چند امر قلبی است باز مقاوله لازم است
 اهانت بر فقرا اعظم معاصیست
 ایران تن مردکان و وطن زندکان و از بی علمی من قبرستان است
 ایوان کهوان یائین پله بارگاه خانه بدوشانست

جائر . حائل . خائف . دُئِب . مؤدب . رؤوف . رأفت . قائد . قائم
فائز . ضعیل . صائب . شأن . سؤال . زائر
حاکم جائز حکم عقرب دارد . دفعش واجب و قتلش حسمه است
حائل مابین سجده و سجده که سجده را باطل میکند
خائف از خدا خوف از احدی ندارد
دُئِب اسلام اسلام تمام آدابست اگر مسلم پیدا بشود
مؤدب دُئِب هیچ طایفه را تقیب نمیکند
رؤوف بر ظلام ظالم بر عامه است
رأفت بر ناخوب هیبت را میبرد
قائد کمراه هادی راه فوز و فلاح نخواهد شد
امامی را که سک میخورد سک دیگر قائم مقامش میشود
امام قائم حی دائم است نه جیفه که طعمه ذاب و کلاب باشد
قباض باش تا بقبوضات حق فائز شوی
بر ضعیل يك مقال باز تقبل است
صائب رأی کسیست که در عمرش بکلمه کاش تکلم نکرده
ادب شأن را زیاد میکنند
سؤال را تفهمیده سرعت بر جواب بلاهتست
زائرین قبور ائمه علیهم السلام بسا زوار ز خارقند

دُئِب . ظئر . عائشه . مؤمن . غائب . فائض . کائن . کائنات . لئیم
نشئه . منشأ . بئس . بئس . رئیس . مرئوس
دُئِب را ظئر بره کردن ظالم را حکومت دادن است
عائشه ، حرم محترمه پیغمبر و اتم المؤمنین است اگر چه مؤمن نمرد
مؤمن عاق بر والدین و عاق بر والدین مؤمن نمیباشد
غائب مرگ را رجوعی نیست مگر بهر صه محتر
فائض باش تا مستفيض باشی
کائن آنست که بشود انرا تصور کرد اگر چه مکنون نباشد
کائنات عبارت از موجودات است ، چه عینی باشد چه تصویری
لئیم اهنست و لئیم را نمی شناسد مگر طماع و طماع از لئیم اهنتر است
این نشئه ، منشأ شر و شور است نه مبدئ سود و سرور
بئس از رحمت خدا ، خود کناه گیره است
در یوم البئس بداد دوست برس تا در یوم البئس مأیوس نمائی
یوم البئس هر ملت روزیست که مظلومینشان بیش از ظالمینشان باشد
رئس رئیس اعضای بدنست زیرا که محفظه عقلست
رئیس که عاقل نشد اطاعت اعضا بر وی جهلست
رؤسای قوم باید با انتخاب عقلای مرئوسین باشد
مرئوسین عاقل که جاهل را بریاست انتخاب می کنند خود دیوانه اند

(درس هفدهم — در کلامهای دایر بر کلمات مهسوزه)

عطاء . وزراء . جائز . جائز . اشمئزاز . شمشیر . دائره . صائم . مأمور
 مأجور . مأثور . زائد . زاید . سؤال . سائل
 حرف همزه هر جا بعد از الف زائده بیاید بدل بیا میشود
 عطاء وزراء جائز جائز است عطای وزرای جابر خوانده شود
 وزراء دولت بر مثال اطباء مزاج مملکت میباشد
 وزیر جائز در حکم طیب خان است
 قتل جائز شرعاً جائز است و گاهی واجب میشود
 اگر خان نیستی از اسماع حق اشمئزاز چرا ؟
 در صف سبکرو خان گرانجانی کرده آنها را شمشیر مدار
 مکاتب خوب دائر میشد اگر دایره کج نمیشد
 اعوجاج دایره از کج طبعی مدیر ناشی میشود
 نه مردم آزار باش و نه صائم النهار
 مأمور بکه مسئولیت ندارد امیرش مؤاخذ است
 در توسط بحاجت برادر دینی تو مأجور هستی قبول بشود یا نه
 نه هر حدیث که مشهور است از ائمه مأثور است
 از بس مأثورات خود ما را منسوب بآئمه کردیم مأثورات آئمه را از میان بردیم
 مسئول سائل را بمیل ندهی مأمول ظالم را مجبور خواهی داد
 وزراء که قبول مسئولیت نمیکند بدانند که خائند

(درس هجدهم — در کلامهای دایر بر کلمات نامثله)

ثبوت . ثابت . ثبوت . اثبات . ثروت . ثقه . وثوق . ثقیه . متقب .
 ثقل . ثقیل . ثلث . ثمن
 هر مطلب تازه در کتابیچه زمانه ثبت مکرر دارد
 مطلب ثابت نمیشود مگر برای العین یا بشهادت عدلین
 ثبوت هر مدعا که در تحت ادعاست مثل اجتهاد منست
 مطالبی که پیرهان عقلی ثابت نیست در اثبات آن اصرار کردن جهلست
 مطلب حقیقه هنوز بثبوت نرسیده است حکم باطل دارد
 کابد ثروت قناعت در مصارفست نه دناوت در خرج
 باتصديق جماعتی از ثقه ، تکذیب من جهل مرا ثابت میکنند
 وثوق بر کسی حاصل نکن مگر رفیق سفر باشی یا شریک حضر
 رأی ثاقب آنست که صائب باشد و گرنه هر متقب هر جور ثقیه میتواند
 هر که عقلش را نبازد هرگز ثقلش را بدبکری نمباندازد
 حسنات ثقلین بی محبت حسنین بر هیچ مسلمی فایده نمیدهد
 ثلث ترک حق مہتست و غناش ثمنه زن و باقی مال ورثه
 بر هر کویتنده وثوق برسانی خود را از وثوق مہاندازی
 آلف والوف از مردم مدعی ثبوت مطلبی باشند احتمال کذب داشته باش
 اثبات مطلب وثبوت مدعا فقط بادعا نمیباشد
 سبکروح باش پنی ثقل خود را بدبکری مینداز و کل بر غیر مباح

(درس نوزدهم — در کلامهای دایر بر کلمات ثانی مثله)

ثنا . اثنا . ثانی . اثین . ثمر . ثمرات . اثر . آثار . حيث . مثل . مثل
مثال . امثال

ثنا خوانی دروغ ، مثل غش گوئیست

کلام در اثنای کلام اثبات چهل متکلم ثانی است

ثانی جهات انسانی با روح عرفانی اوست

درخت هر چه بر ثمر باشد بیشتر سنك میخورد

ثواب گناه را میبرد بشرط آنکه آن ثواب در حقیقت گناه نباشد

ثبات روزگار ، ثبت کردار هر کس را بیادگار دارد

اساس خانه را نهاده اثاث خریدن ، زن برده اولاد را نهم نهادنست

هر اثر دلیل بر مؤثر است و نقص اثر از نقصان مؤثر

هیچ اثر بی مؤثر نمیباشد ولی اکثر خبر بی اصل میباشد

کلام خوب نظم باشد یا نثر ، هر دو از آثار خیر است

خیر ، خیر است از هر حيث باشد

کثرت امثال در زبان هر ملت ، دلیل اکثریت عقلای آن ملتست

فقر و ثروت هر ملت ثمرات علم و جهل و زرای مسئول آنهاست

ایران ثانی آئین آلمان میشد اگر سلطنت ایران نیز مشروطه میشد

سلطان ایران از حيث دیانت و ایمان طالب مشروطیتست مگر وزرای بی ایمان

افراد وزرای ایران ضرب المثل شیطانند و سلطانانشان آدم

(درس بیستم — در کلامهای دایر بر کلمات ثانی مثله)

اثاث . ثنار . موثق . ارث . میراث . حدیث . محدث . احادیث . وارث
ورثه . وراثت . ثواب

اولاد ، چه اثاث باشد چه ذکور تربیتشان فریضة پدر است

کفتار کوهر ثنار کلمه حکمت است چه منقول باشد چه منثور

موثق کسیست که بقول احدی وثوق ترساند

راوی هر چه موثق باشد حدیثش احتمال صدق دارد و احتمال کذب

ارث پدر ورثه جاهل را غنی نمیکند

علم میراث انبیاست و علما ورثه انبیا

مرد ثابت عزم بهر حادثه از حوادث منزلت نمیشود

محدث اولاً باید عالم باشد ثانیاً عادل والا نقال سرگذر است

بسا احادیث احادیثی است و محدث جاهل

احادیث آئمه در کتابهاست ولی نه هر چه در کتابهاست از آئمه است

زنده آن مرده ایست که ثلثش را خودش خرج بر خیرات کرده

ایران ارثیه ایرانیان است و تصرف وراثت در ملک مشترک باید مساوی باشد

تا سلطنت ایران مشروطه نشود ورثه مالاک میراث خود نخواهند شد

ثبوت متبوعیت سلاطین بشرط مشروطیتست شرطی باشد مشروط نخواهد شد

سلاطین مستبد هزار عادل باشند باز ظالمند مثل زاهدان بی ایمان

سلاطین عادل مشروطه ثواب انبیا دارند

(درس بیست و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات ثامنه)

منوبات . ثوب . ثور . ثریا . عبت . مثقال . مآثر . ثأیر . بعت . بیعت
مبعوث . بائث . بواعث

منکه بر کتب منوبات خود کلم دیگران برای من از من کسبتر میشدند
ثور سامری عبارت از کمیست که مردم را بتعلیم خود امر کنند
روزنامه ثریا بسی تار یکمهارا روشن کرد

در تربیت اطفال بی حجت . زحمت عبت است اگر چه چهل ساله باشند
بقال که از وبال بکثرتال نمیرسد از دزدیدن خروار هم باکی ندارد
مکاتب ایران از مآثر میرزا علیخان امین الدوله است

آنکه مکاتب از وی مآثر است بعد خندین محاسن مشهور است
پدر که در تمام عمرش هیچ بدی نکرد جادارد که پسر نیز چنان باشد
اقوی بواعث سلب استیساد فقط ایجاد استعداد است

بعد از بهشت هیچ اثر نافعتر از مکتب نیست
آنها که مبعوث شدند علت بهشت را تأسیس مکتب فرمودند
برای مسلمان واقعی عیدی مبارکتر از عبت دبعث نیست

باعث ایجاد خلقت وجود مبعوثین است و باعث ایجاد آنها فقط تأسیس مدارس
تأسیس مدارس معمول نباشد بهشت آنها بی اثر خواهد ماند
مؤسسين مدارس باجر مبعوثین مأجور خواهند شد

ثور سامری که تشبیح مدارس میکنند بهشت آنها را عبت میدانند

(درس بیست و دوم — در کلامهای دایر بر کلمات حاطیست)

احد . آحاد . موحد . توحید . واحد . حب . حب . حبیب . احباب
احبا . محبوب . محبت . حبه . حیوانات

توحید اول دینست و اجتهاد در آن بر همه واجب
موحد کسیست که خدای احد را واحد بداند
مرتبه عشرات اگر حفظ مرتبه آحاد نکند خود از آحاد معدود میشوند

هر مؤمن موحد است ولی هر موحد مؤمن نیست
وحدانیت مختص ذات اقدس خداوند است
حب وطن از ایمانست آنکه بروطن خود محبت دارد بر دین خود ایمان دارد

آنکه مرا حبیب مینمود معلوم شد که رقیب بود
محبوب ترین احباب حبیبی است که محبتش عاری از تعلق باشد
افسرده دل را هزار حب نشاط يك انبساط بمبارد

هر حبه از حیوانات که قوه حیات مییابد هر ورقش برات روزی مخلوقیست
حسن خلق یعنی اغماض از قبایح زیر دستان و اقدام بر ضد آن
محسن که در احسان خود توقع تحسین نماید حسناش بی ثمر است

وطن محبوب من است و کسی که محبوب مرا محبوب میدارد الهه مغضوب منست
حبیب را باید از محتاجیت محبوب عار آید
معهشوقه دلربای حبیب که حاجت نذر در رقب میبرد حفظ ناموشش محال است

شرط محبت اقلای اقناع بر موجوده محبوبست

(درس بیست و پنجم — در کلامهای دایر بر کلمات حاطیست)

محاجه . حجب . حجاب . حاجب . محجوب . احتجاب . حرم .

حریم . حرمت . احترام . محرم . محترم

محاجه ولو در طلب صحیح باشد منافی با ادبست مگر در طلب دینی

بی حجت را بر خود راه مده اگر چه فایده بسیار بتو بدهد

محجوب کسیست که از محاجه انعامش کند

در کار خیر حاجت بر استخاره نیست

احتجاب زنان مسلمه اساس مذهب اسلام است

حرم سرای محبت را از آمدن دشمنان و فحشهای بیجا محفوظ بدار

هر کس در تصرف حریم خانه مختار است چنانکه در خود خانه

احترام حریم برای حفظ حرمت حرمت

محرم را ترك محرمات احرام واجبست و فعل آنها فدیة دارد

قتال در محرم الحرام از بدو اسلام حرامست و مسلمین آنرا مباح کرده اند

تکبیر قال احرام حرام میکنند خلافتی قبل از تکبیر را

در ماه محرم مقاتله با کفار حرامست تا چه رسد با مسلمین یا خود کشی

حاکم حاجب پدر خانه بگذار یا خود محجوب شود عاصیت

محرمات شرع تحلیل نمیشود مگر باجماع علما

اول محرم الحرام روز جمعه باشد یا روز شنبه چه فرق میکنند

تکبیر قال احرام و کن نمازست ترکش عمداً یا سهواً مبطل است

(درس بیست و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حاطیست)

حرام . حرامی . احترام . محترم . محترمین . احترامات . رحمت . رحم

مرحوم . ترحم . رحیم . رحمان . ارحام

کسیکه حرام خدا را حلال میکند خدا نیز خلافتی خود را حرامش میکنند

کسیکه حرام را لعاقب کند از حلال محروم میماند

محرمی حرم سرا را کسی شاید که حرامی نباشد

محترمین را احترام کن تا بی حرمت نتوی

کوچکتر را محترم بدار تا احترامات تو از میانه نرود

رحمت الهی شامل حال کسیست که بر ظالمینش رحم نماید

اموات را بر حمت یاد کن تا بعد از مردن بر حمت یاد شوی

ترحم بر بیرحم تعدی بر صاحبست

خداوند با اینکه رحمان و رحیمست بر بیرحم رحم ندارد

صله رحم عمر را زیاد می کند و قطعش عمر را کوتاه

ارحام و صله روحانیت و قطعش حرام است

اموات را که عارف بر احوالشان نیستی مرحوم بخوانی مثانی

مظلومین رحم بر حال خود نکنند ظلام ترحم نخواهند کرد

تا رعیت مطالبه مشروطیت نکنند دولت سلب استبداد نخواهد کرد

حرامی تصور حلال و حرامی می کرد حرامی نمیشد

محترمتین سلاطین ایران سلطانیت که اثر مشروطه خواهد کرد

(درس بیست و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حائضه است)

حساب . محاسبه ، احتساب . حسن . حسنه . حسنات . محاسن .
محسنات . احسان . محسن . سحر . ساحر . سحر
هر که حساب داند میدانند که بحسابی چقدر بد است
انرا که حساب پاکست از محاسبه چه با کست : سعدی
احتساب حسابی داریم اصر بحسابش برسند
حسن اندام . دو روز ، داعی بر علو مقام میباشد
انچه را که حسنه بر خود می پنداری بحتمل که سببه باشد
حسنات و سیئات هر کس در روز جزا محسوب میشود
محاسن از محسنات بود تا مردی مطلوب بود
احسان که به نیت تحمین شد نتیجه خیران می بخشد
خدا محسنین را دوست میدارد اگر چه کافر باشند
سحر افسونی است که ساحران میدهند بی خبران سالمند
سحر بر سحر خیز تاثیر نمیکند
سحار کذاب است و اکثر کذاب سحار میشود
سحرة فرعون مؤمن بر موسی شدند و عدل فرعون مانع قتلشان شد
محسنات هر کس را بقدر علم و عقلش محسوب میدارند
حسنات جهال سیئات علماست
حسن سلوک از احسن دواعی ثروت است

(درس بیست و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حائضه است)

حرب . محاربه . محراب . حقیر . تحقیر . حقارت . محقر . حق . احقاق
تحقیق . تحقق . حقایق . حقایق . حقایق
محراب جای حرب با شیطانست نه محاربه با انسان
محراب صحنه اسم مکان بود حالا اسم آلت شده
تا حقارت معنوی کسرا تحقیق نکرده تحقیرش نکن
نه هر که بظاهر حقیر است لابق تحقیر است
بسا ظاهر محقر است که باطن بی موقر است
حق بصاحب حق میرسد اگر وا گذار بحق شود
احقاق حق مسئله ایست که در آن متکثر از ابطال حق است
تا حقیقت مطلب را تحقیق نکنی حق را ناحق خواهی کرد
حقایق اشباء تا معلوم است مگر اهل حقایق را
برای اثبات حقایق خود خط بطلان بر خود نزن
فقر را دلیل حقارت مدار اگر چه فقیر حقیر میشود
بسا میشود که آنچه را حق فهمیده عین ناحق باشد
محراب کر بزرگاه بندگانست از شیطان نه مفر از خدا بشیطان
در ممالک مشروطه تحقیر متشخصین جنایه محسوب است
تا مجلس تحقیق در وزارت عدلیه تشکیل نشود مظلمه است
تا لیاقت اشخاص را باشغال درست محقق نکرده اشغال غلط است

(درس بیست و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حاکمیت)

حکم . حاکم . حکما . حکمت . حکمت . حکومت . محکمه
محکوم . محاکمه . احکام

اولین صفت "نبیا حکم و بردباریست

کافر حاکم اقرب بر حجت است از مسلم غضبان

حکم حاکم را عزیزتر میکند چنانکه سخاوت سخی را

حاکم در محکمه خود یکحکم بعمل کند افضل از نمازیست که در کعبه بخواند

حاکم کسیست که بحکمت خود عمل کند و جهل جهل را تحمل نماید

حکام بمنزله شبانند و رعیت بجای اغنام

حکما آرایسگر ملک و ملتند که امروزه در مملکت ما حکم عتقا دارند

حکمت افلاطون برای جاهل افسانه و لاجایل است

حکیم هرگز حکومت تبعه را بدست محکوم نفس نمیدهد

حاکم که بنده هوای خود شد بنده داور نخواهد شد

مظلوم که بمحاکمه نزد ظالم میرود محکمه برای او جهنم میشود

حکام تا احکام خدا را اصاعت ندارند قبول حکومت آنها حرامست

نسخ دادن حکام شرع بر احکام اگر نسخ عمل نکند الیه نسخ عقل میکند

احکام تا از روی قانون نامه نشود هر چه بعمل باشد باز ظلم است

حکمت تمام حکومتهای مملکت بی قانون همه دخل فوریست یا امن آبی

عرضه حکام ثابت نمیشود مگر بجای یکدستی میرغضبها

(درس سی ام — در کلامهای دایر بر کلمات حاکمیت)

حک . حكاك . محكوك . حكايت . حكاكي . حول . حال . احوال
جمله . محمل . محمل . محله . حیران . تحویر . متحیر

تعلیم در کودکی در حکم حكاکی است که محو محكوك محالست

حک آیات بر سنگ مزارات هتک حرمت آیاتست مگر مقبر باشد

مضمون حکایات که حمل بر محال میشود مثلست نه قصه

هر حکایت حاکمی بکثرت عبرتست

کتب حکایات بمنزله دواخانه است که هر درد را دوائی دارد

معلم اطفال غایت خلق باید که در لوحه دل آنها حک و ذلیل نکند

در هر حال و همه احوال حول و قوه را از خدا بخواهد

در هر حال عواید جمله را جمع بجای محمل میباشد

احسان بر غیر محمل سلب احسان از محمل میکند

در هر محله از محلات طهران ده مکتب ابتدائی و دو مکتب علمی لازمست

مکاتب تا هیئت واحده نشود نافع بجای ملت نمیشود

استمداد از ظالم بمنزله استشاره از حیران است

برای رفع تحویر اول استشاره دویم استخاره سیم توکل و سببه عقلاست

هر کس را در کار خود متحیر دیدی متطیر نباش

در تصادم رزایات حیران مباش و بفکر چاره دفع حیرت کن

تحویر خود مزید حیرت میشود که منافق با عقل و شبهه عقلاست

(درس سی و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حاطیست)

لوح . الواح . مساح . مساحت . سباح . سباحه . حب . حباب
محبت . احباب . محنت . امتحان

لوح خاطر را که بجهت ثبت برکات نوع ساخته اند نخته نقش مفاسد مساز
الواح ساده اطفال را اگر خط معارف نمینویسی خطوط زخارف منویس
دایم مساح خیال را از مساحت جغرافیای ممالک داخلات بیکار مگذار
سباح فکرت را از تفرج شهرستان عبرت تعطیل مفرما
مرد عالم میتواند در خانه خود بنشیند تمام عالم را سباح کند
حب شیء عیب شیء را میپوشاند

محبت فطری انسان است و کمال انسانیت بقدر کمال محبتست
کسانرا که بعبود احباب داخل کردی رنجش از آنها حماقت است
اعتبار زندگانی دنیا بقدر اعتبار حباب دریاست
محنت دنیا از ضعف قلب تو ترا دلتنگ مبدارد
محنت که بیک نقطه محبت است بقدر نقطه صبر نداری
من خود را قبل الامتحان عادلتر از سلمان میدانستم
از الواح قبور اموات سرآمد آتیه خود را مطالعه کن
از بس ساده لوحی را تعریف کردیم جناب وزیر بخور میگرد و بخوریتش تفاخر
تحمل محنتهای ارحام را با تنه جاروب کشیده به منظره مبار
اگر حب نوع نداشته باشی خلقت خود را مهمل خواهی گذاشت

(درس سی و دوم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف دال)

اذن . مأذون . اذان . مؤذن . مأذنه . اخذ . مأخوذ . مؤآخذ
مأخذ

تو که . غفلت را . وزیر عاقل مبدانی . چرا بی اذن او کار میکنی
تو که خائن را . اذن ورود بخانهات نمیدهی پس چرا نفسترا مختار کرده
نفسترا غدن کن در هر کار که مأذون از عقل نباشد دست بکار نشود
دروغ را دشمن مبداری و دروغ میکنی پس دروغگو را دشمن مدار
در پارلمانهای دنیا چیز و کلا کی مأذون بتکلم نیست . و ما را اذن پارلمان
مؤذن منادی خداست یعنی بعد از شنیدن اذان اذن تأخیر نماز نداری
فاصله فصول اذان را بقدر ذکر مستحی هر فصل اذن هست

مؤذن اجرت بر اذان بگیرد حرامست مگر اجیر باشد
اگر دانستی که مؤآخذ نیست و اخذ نشدی امین هستی
تکلیف حاکم تعمیر اراضی است نه آنها اخذ مالیات و تخریب دهات
بی مأخذ مؤآخذ میکنی و مأخوذات خود را حاشا میزنی
کمال تو در اینست که از هر بیکمالی اخذ کمالی میکنی
مأذنه را مشرف بر حریم مردم ساختن حرامست

ارواح انبیا . مؤذن خدا بد که بسدای بلند بر تاسیس مجلس شورای ندایزند
وزرای دولت که خود را مسئول و مؤآخذ میدانند سلطان و مؤآخذ خداست
اخذ خدائی همیشه بدست عامه بوده چنانکه خذوه فغلو هم الجحیم صلو فرموده

(درس بی و سیم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

اذیت • ایذا • مودزی • متأذی • بذل • بذله • بذول • بذو •
 در عالم طبیعت هیچ اذیت را برای تو و دیت نهاده اند تو از خود متأذی هستی
 انقدر در مودبگری تو بس است که نمیتوانی خود را راحت بینی
 میخواهی بگرحت از خود کم کنی صداذیت برای دیگران فراهم مياوری؟
 چنان زندگانی کن که احدی را در اذیت خود را در اذیت بر تو نداند
 اگر کمتر از درختی نیستی متأذی مياش که سگی بخوری و موه بسنک انداز دهی
 دفع مودزی نکردن خود مودبگریست
 مودزی بر خودت را بنواز و مودزی بر نوعت را بر انداز
 مودزی را قبل از ایذا بکشند نوعی را راحت کرده اند
 تحمل بر ایذا مثل ایذا حرامست مگر ضعف همت ضعیف کرده باشد
 افضل از هر احسان بذل جان برای راحت هموطنانست
 بذله کوئی لطیف است اگر دیگر را خفیف نکنند
 صفت بذول وقتی از اوصاف تو میشود که از آتیه سائل ملول نشوی
 بذو سعادت در زمین زندگانی کاشتن بیری معارف افراشتن است
 سد طرق راحت فتح باب اذیتست
 پیش از این اذیت را قادر نیستی که تقبیح مشروطیت کنی
 مودیان مشروطیت از طالبین استبداد واجب الفتاترند
 دفع افی را اذیت فرض کنی اول دفع تو واجبتر است

(درس سی و چهارم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

بذال • ابتذال • مبتذل • جذب • جاذب • مجذوب • جذبه • جذابه
 حذر • تحذیر • مذلت • جذام • مجذوم
 بذال مبتذل نمیشود اگر چه مستأصل شود
 ابتذال در حاشیتین اعتدالت
 نفس را هر قدر بیشتر مبتذل بداری هانقدر مغرور و مفتخر خواهی شد
 میخواهی جاذب نفوس قویه باشی نفس آلوده ات را جذب کن
 هر چیز قوی جاذب ضعیف است و مجذوب اقوی
 هر مجذوب که بزبان از مرکز است مگر مجذوب عشق
 عالم قائم بجذبه است و متحرك بحركت جاذب
 نفس را جذب کنی بی اراده جذبه جاذب هستی
 از بدان در حذر باش پیش از آنکه نیکان از تو در حذر باشند
 رفیق را از وفاقت بدان تحذیر ده اگر حذر نکنند تو از وی احتراز کن
 میخواهی که ابداً بمذلت در نیفتی از لاف و کزاف محترز باش
 میخواهی مبتلا بمجذام نشوی سوداوی مزاج مياش
 هیچ جذبه قویتر از بسط مشروطیت نیست با قدرت استبداد
 سیخ کباب و زرای مستبد بدتر از استخوان خوکیت در دست
 اشد معاصی که واجب التحذیر است فقط استبداد مجذوم است
 استخلاص از مذلت بر ایرانیان قتل استبدادیانست

(درس بی و پنجم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

ذات . بذات . ذنب . مذنب . ذئب . ذآب . ذباب . ذئج . ذابج . ذباح
مذبح . مذبوح .

بذات هر چه خوش صفات باشد باز بر ذاتش لعنت

میخواهی بذات ترین مردم را بشناسی رقیب مسلبد مرا بشناس

هر چه بلئی باشی مذنب و باشی که ذنبی اشد از نفاق نیست

ذآب که در شعاب میزاید بیست و هفت بجه می نهند چون خایند همیشه کند

ذآب که بر آب شراب می نشیند تا غمخور است اگر بکشی و طوبتش

اجتناب لازم دارد ولی خوش هدر است

آنکه بر پروز بر سریر شمشیر داد دیروز بر مذبح اسلام شمشیر نهاد

ذبحه را قبل از از هاق روح تجزیه کنند تمام اجزایش نجس است

ذبحه مشرک بر مسلم نجس و حرام است

ذابج در وقت ذبح بیاد خدا نباشد مذبحش نجس میشود

ذبح شتر بانحر شتر است و ذبح ماهی با صید ماهی

صیاد ماهی مشرک باشد و ناظرش مسلم در حکم ذبحه مسلم است

مزاح را ذباح گفتند زیرا که محبت ذبح میشود

انسان ذاة آزاد است تسلط دیگری بر او غلط است

مذبدین از میان اعضای نوعی بجای ذنبند

اذیت بر ضمه ذآب لا ینفقر است

(درس بی و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

ذخر . ذخیره . اذخار . ذخایر . ذر . ذره . ذراته . ذراری . ذرع
ذراع . ذکر . ذاکر . ذاکرین

زمانه در صدر هر مئه . ذخر الزمانی داشته است چنانکه در ۱۳۰۰

موش خرپس آذوقه و ذخیره میگرد که در تنگی بخورد خودش را گریه خورد

امضای دولت ریاست ذخیره ملت را سی هزار تومان پیشکش میدهند

بما اذخار آدمیرا ذلیل و خوار میکنند

چشم حوادث دایم بر ذخایر خیره است

بهترین ذخایر خود ذخیره آخرت را بدان که در دنیا نیز بکارت میخورد

در عالم ذر ذرات خیر و شر ذره بعد ذره مقدر شده است

ذریه حضرت خاتم شرافت دارند اگر دعوی شرافت نکنند

اگر شرفی در جهان ذراری آدم هست همانا شرف عالم بر جاهل است

يك ذرع دو ذراع است و هر دو مابه نزاع

ذکر مرد عمر ثانی مرد است سعید باشد یا شقی

بعضی از ذاکرین مصایب آئه مداح قائلین آئه اند

ذاکر خیرات اهل خیر باشی خود نیز اهل خیر میشود

در عالم ذر ما بقدر مورچه بوده ایم مورچه بچه قد بوده ؟

ذرع ناقص ما مقباس نواقص ما نخواهد شد

علم کامل میخواهد تا جاهل مقادیر جهلش را ذرع نماید

(درس سی و هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

ذکر . اذکار . تذکره . تذکار . مذاکره . مذکور . ذکی . اذکبا .

ذکا . تذکبه . مذکا

یکساعت فکر از یکسال ذکر افضل است

اشتغال با ذکر ، با جمیع افکار باشد هم ذکر است و هم فکر

برای فروش پکورق تذکره اگر بکنفر رعیت کم شود هیچ عیب ندارد

سرگذشت گذشتگان تذکار سرآمد آیندگان است

اشتغال آتش دهر را بمذاکره عقبات مرگ فرو نشان

نیکبای مردم را که بتو کرده اند مذکور بدار و غیر واقع بر رویش مگذار

ذکاوت هنر ذکی است اگر عیب مردم را بفهمد و اظهار نکند

در اطاق درس اذکارا در عقب سر بلندها بنشانند

ذکا الملائک ذکاوت خدا داده دارد جیف که اختلا نمیکند

تذکبه نفس کس ازیرا میسر است که در صد تذکبه نفس نیستند

مال مخلوط بجرام بدادن خمش مذکامیشود

تذکبه مذبوح را چهار شرط شرعیست که بیهم تذکبه بعمل نیاید

تذکبه المرء نفسه قبیح و المذکی نفسه وقبیح

ذکاوت با ادب یکجا جمع شود لطیف دارد

اوراد و اذکار ظلام محض از دیاد قدرت بر ظلم است

رئیس یارمان فهرست مذاکرات قردار را تذکار خواهد کرد

(درس سی و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

ذلت . ذلیل . ذلت . ذم . مذمت . ذمیه . ذماین . ذنب . ذنوب .

مذنب . ذنب . اذنب . مذنب .

عزیزی که بذلت می افتد اعزازش کن تا ذلیل نشوی

بجای تداول اسباب مذلت دشمن اسباب عزت خود را فراهم بیاور

در ذم هیچکس شریک مذموبان مباش

مکو که صفات قدیمه هم ذمیه است تو ذمیه پسند شده قبیح را ملبیح مینامی

یکی از صفات ذمیه امروزه که هیچ مذموم نیست در ذم قبیله بش بود

کسرا مذمت کن که اسکر خود بجای او باشی مذموم نخواهی شد

نصیحت اگر جزئی مذمت میخواهد شتم و غش هرگز نخواهد

ذماین صفات زیر دستان را بجاسن اوصاف خود اصلاح کن

در جنب تمام ذنوب بعد از ترك ذنبی اشد از ایدای ضعفا نیست

مذنب مذبوح ذنوب خویش است بروح عفو احبائش کن

مردم تملق در هر یک نوع حکم ذنب دارد انهم در موقع اسهال

شبهه خاکی که بشکل ذنب بدریا فرو میرود مذنب نامیده میشود

ستاره ذنوب کواکب کوچک چند نیست که ردیف هم دیده میشوند

سلاطین مستبد را هر لحه هزاران ذنب لا ینفر است چون مرجع

مضالم تبعه اند

سلاطین مستبد را اسفه ناس بخوانیم مذموم نیستیم

(درس بی و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

ذهن . اذهان . ذوق . مذاق . ذائقه . رذل . رذالت . ارذل . اراذل .

نفوذ . منفذ . منافذ . نافذ . منفذ . انفاذ

اذناب بجای نواصی شود معاصی بجای حسنات محسوب خواهند شد

اذناب بجای نواصی و نواصی بجای اذناب شود علم خراب میشود یا مثل حالا

بذهن من و تو میرسد که ذهنی سالمتر از ذهن من و تو بذهن کسی نمیرسد

صفای ذهن تو با اینست که اذهان مردم را مشوب کنی

میخواهی فوق آنچه که هستی خود را با اذهان مردم بدهی همانی که هستی

اراذل و اوباش را آلت نفوذ خود کرده ارذل از آنها هستی

ذوقمندان میشوندند که من در درامد رفیقم جان بازی کردم او با جان من بازی کرد

چون ذائقه معیوبست شربت شیرین نصایح در مذاق من مرصع نمیدهد

اگر رفیقت رذالت بخرج میدهد تو غنا بخرج بده تا لذت باو بر گردد

رذالت منشی و دفتر دار کاشف اذذابت بخندوم اوست

رفاقت اراذل رفیق را رذل میکند مگر اهل غیرت را

رذالت با ثروت و میسرت نیست گاهی غنی از همه ارذل از همه میشود

اراذل ناس دنی طبعان نوعند که شر را شرف می پندارند

متفندین را چه شده است که معبرا کننداشته از منفذ در میروند

اگر تو نافذ الحکم هستی در انفاذ احکام سبیه چرا استعمال میکنی

اگر منافذ مسدود نکردی سبیل وارد حوض شود حوض خالیست

(درس چهارم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

عذر . معذور . اعتذار . معذرت . معاذیر . غذا . اغذیه . تغذی . الد

لذیذ . لذت . لذایذ . ملتذ

عذر تقصیر را بدتر از تقصیر مباد

مقصر که عذر تقصیر خواست معذورش بدار

تقصیر هر چه بزرگ باشد اعتذار کوچکش میکند

تقصیر هر چه کوچک باشد معذرت بخواه تا بزرگ نشود

وجود که برای برکات نوعی خلق شد بمعاذیر نام و وجه عذر کمالش مقبول نیست

عذر تقصیر هر چه پذیرفته باشد مقصری ذنب لا ینفراست

الذ تمام اغذیه غذایست که باریج خود و بی رنج دیگران تحصیل شود

از غذای گرم تغذی نکن که خود غذای ضعف و زردی میشود

غذا در نفس خود هر چه لذیذ باشد در ذائقه علیل لذت نمیدهد

الذ تمام لذایذ عالم در مذاق عالم کشف مجهولات علمی است

برای معلم و والدین لذتی بالاتر از تقوای متعلم و اولاد نمیباشد

لذتی بالاتر از ترك لذایذ نفس نیست اگر نفسانی نباشی

﴿ اگر لذت ترك لذت بدانی ﴾ ﴿ ذکر لذت نفس لذت بدانی ﴾

در عالم خلقت آنچه لذت تصور شود فقط رفع زحمت است

از لذتی که بزحمت دیگران فراهم میشود ملتذ باش

در تقصیرات واقعه مقبذ معذری باش که از مقصیرین می پذیری

(درس چهل و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ذال)

نذر . مندور . نذورات . هذیان .

سقاخانه نذر کردن شرعیست و بر سقاخانه نذر کردن خلاف شرعست

نذیرا که صیغه خوانده نشده وفایش واجب نیست

نذورات که صرف تمیضات اشرار میشود نذرش حرام است

وجه نذرا قبل از حصول مندور رد کردن حاققت

وفای نذر وقتی لازمست که مقصود حاصل شود

نذورات تو که صرف تمیضات اشرار میشود پس بخود اشرار نذر کن

شکایت من از هذیانات شعراست و شعرا در هذیان علما شعر میافند

هذیان عبارت از اقرار بر زبان است و انکار بجهنم

یقین قلبی بر غیر محسوس استن حاقی است که بالاتر از هذیانست

حرف ذال از حروفات مشترکه است خطاً لا مخرجاً

قانون اساسی هر ملت که با خون اوحاد اولهای دولت تذهیب نشود

مقصد بحال ملت نمیشود

دواوین مدونه دیوانهای مملکت را جز بخون آحاد ملت تذهیب نتوان کرد

بقای دین محمدی فقط با مذهب جعفری است

ارتقاء دین اسلام با علی درو و ترقیات ادیان جز بر زبان عداوت آله همان امکان ندارد

تولای ایرانیان با عثمانیان از هذیانات علم امکانست

اختلاط مذهب جعفری ایرانیان با مذاهب عثمانیان رافع اختلاف مسلمانانست

(درس چهل و دوم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

صبر . صابر . صبور . صبح . صباح . مصباح . مصابیح . صبورحی

تصبیح . صحت . تصحیح

صبر نتیجه عقل است و عقل مقدمه صبر یعنی صابر عاقل است و عاقل صابر

در هر قضیه که مجبور بر صبر خواهی شد صبور باش تا صبری قدر نشود

قضا و قدر بر همه غالب است مگر صابران که بر قضا و قدر غالبند

صبح خیزی مفتاح ثروت است و خواب صبح بوستین فقر و ذلت

هر صباح خطابه برای خود بخوان که امروز بشداید واقعه صابر خواهم شد

صبر فانوس مصباح ایمان و عزت است

معلمین مکاتب مصابیح نجات ملتند

صبوحی کسان میخانه بندگی را صراحتشان دست نضر عست و شرابشان اشک

عقیده صحیحه مرا اگر عقلا تصحیح نکنند البته باطلست

صحت عقیده من نه با اعتقاد من است بلکه موقوف بصحة عقلاست

اعتقاد صحیح مردم را باطل مبدائم و کجای بطلان بر عقیده خود تمهید هم

نقد عقاید خود را تا بصرف خیر و امین نشان نداده رایج بدان

صبر بر بلا حسنه است مگر صبر بر ظلم که کناه کیره است

صبر وقتی افتخار صابر است که از قوت قلب باشد نه از واهمه وضع قلب

صبر عبارت از تحمل بر شدایدست که قدرت دفع نداری والا حین است

صبر از شجاعت است و حین از ذنابت

(درس چهل و سیم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

صدر . صادر . صدور . مصدر . مصدر . صراط . صریح . صرصر
حصار . محاصره .

هر جای مجلس نشینی انجارا برای خود صدر مجلس فرض کن
اگر توانی نشیمنگاه خود را صدر مجلس فرض کنی پس لایق صدر نیستی
اگر بیشتر در صدر نشیند صدر جلال را صف نمال کرده است
تا پرروز شرافتی برای صدارت بود ، صدر دیروز آن شرافت را برد
صدارت در خانواده سلطنت صدمه بر سلطان و زحمت بر رعیت خواهد شد
در معاش ملی صادرات را بر واردات غایب دهد و در معاش شخصی بعکس
آنکه بغرور راغب بر صدر میشود زود از صدر می افتد

برای صدارت صدوها همه به تنگ آمده که کی باشد مصدر باشیم
صدر مصدر تمام مشتقا است یعنی صیغه های مختلفه همه از صدر صادر میشود
از مصدر مطلق صیغه صحیح و از مصدر صحیح صیغه محال صرف نمیشود
صراط مستقیم است ، من در صراط مستقیم نیستم
صریر کلک علما از صدای تنگ شهدا افضل است

صرصر چراغ معارف سرسری بودن وزیر معارفست
تخصیل معاش خود را حصر بر مرء واحد کن تا عمرت نبینی
احکام شرع را حصار امن خود قرار بده
حصار مسکن خود را از حصار بسازی هرگز بمحاصره نمی افنی

(درس چهل و چهارم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

صعب . صعبوت . اصعب . صغیر . صفار . صف . صفوف . مصاف
صحن . صحرا

تحمیل بر فقر صعب است ولی تملق بر ائیم اصعب از آن است
برای آزاده مردان قناعت بر کم و تحمل بر اتم چندان صعبوت ندارد
تصرف در مال صفار آتش خرموت قدر و اعتبار است

کیر بی رشد حکم صغیر دارد و از ما شصه جور میشود
غفلا را صف نمال صدر جلال است و صحرا صحن خانه
صفوف معلمین مکتب بر صفوف لشکر مقدم است و هر دو معدوم
جهل چنان می بنماید که صف در مصاف صورت نمیکرد

علم مصاف زیاد از سبب مصداق اصطلاح دارد که در قشون با هیچ مصطلح نیست
در زمین صاف سرباز را مشق دادن در میدان مصاف صف بهم زد نیست
در میدان جنگ سه صف پشت سر هم جنگ نمیتواند تا چه رسد که صف بهم نخورد
صاحب منصبی که شمشیر را دیگری بر کمرش می بندد زود کمر شکسته میشود
من میگویم سرباز سبک نکند تو میگوئی صلاح در تریاک است

آنکه در صف پیاده صاحب شمشیر است گرفتار تریاک و شیره است
طفلی از طفلی پرسید منصب چه صیغه است گفت اول اسم آن بود حالا اسم مکانست
صاحب منصب که بی یراق میرود بمر اغش ترو بگذار گم شود
منصب که موروثی شد وارثان مملکت بهت خون هم تر بزند

(درس چهل و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

صفت . صفات . صاف . تصفیه . مصفا . صفر . صفر . صفرا . صفا
صوفی . صفحه . صفحات . صحاف

صفت جهت سرآمد همه صفات حسنه است

صفت که طبیعی نشد هر چه حسن باشد بی صفاست

صاف همه چیز بعد از تصفیه معلوم میشود و تودزد تصفیه نیستی

عسل مصفا نمیشود تا در آتش تصفیه نشود

نخوست سیزده صفر و چهارشنبه آخر صفر و هم و بی اثر است

آدم صفا روی مذهب میباشد و الفت را نشاید

بحر اصغر یکی از بحار معظم هندوستان و مصب رود سند است

صوفی کسیست که اکبر قلبش را تشریح کنی با همه در صفا بدی

زمانه را کتابی فرض کنی انسان بمنزله یک صفحه و هر فردی سطر یکی از آن است

اگر موجودات عالم صفحات کتاب زمانه اند مکتب صحاف آن است

مملکت بجای کتابست و ایالات بجای صفحات

صفحات کتابچه ما نسخه معتبر است خوش خط و بسیار غلط

مودت اخوان صفا چه در زوی چه در قفا

مدعیان صفا را تصفیه نکرده مصفا بدانی بی صفا خواهی دید

صوفیان از معنی صفا بلباس صوف قانع شده اند

شبه صفی اهل صفا نمی بود با دزدان آستانه صفا نمی نمود

(درس چهل و ششم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

صحف . صحیفه . مصحف . صوم . صمت . صامت . صوت . اصوات
اصل . اصول

صحف ابرهیم از کتابهای آسمانیست و تصدیق ما بر آن از اصول دین ماست

صحیفه سجاده در علم اخلاق اعتبار مصحف دارد

مصحف را بصحاف بی طهارت دادن معصیت است

صوم زبان عبارت از صمت و سکوت است و توجه بملکوت

هر که صوم صمت ندارد حیوان صامت بر وی فضیلت دارد

صوت حسن مرهم دلهای خسته است و نردبان ارواح خجسته

آنکه القیاء صوتی نداند چنان می پندارد که حرف بحرکه صدا ندارد

اصوات حروف با اصوات حرکات فرق صوم و صلوة دارد

ملایبائی ناشی القیاء صوتی نوشته و چاپ کرده (الف بصدای بالا آ)

در اصلاح القیاء اسلام اقدام فوری لازمست اگر صلحا بکذارند

در اصلاح اصول تعلیم کتابی بنویسند اصلاح از تبدیل القیاء است

مکتب رشديه اندك اصلاحی در اصول تعلیم تقدیم کرده هنوز ناقص است

اصول دین سه تاست و اصول مذهب دو تا بعقیده متصوفه هر دو یکی

بهتر اینست که در پارلمان ایرانی کثرت اصوات را با ارتفاع ایدی بدل کنند

اصول را ساخته بفرع پرداختن مثل بهتر گفتن من است

فصول محاوره را ترتیب نداده بمذاکره پرداختن مهره بمدعی باحتیاج است

(درس چهارم و هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

اصل . اصل . اصل . بصیر . بصیر . بصیر . بصیرت . صدق . صادق . صداقت . صدیق . تصدیق .

هیچ چیز اصل خود را گم نمیکند

کثرت جمال در هر ملک از ناسبلی اصول تنایم است

مرد اصل اکبر هم ذلیل بشود و زبل نمیشود

اهل بصیرت در میان هر ملت مانند بصر بر باصره و دیده بر سر است صاحبان بصیرت ابصر از خود را می یابند

در هر کار که بصیر و خبیر نیستی دخیل میباشد

دیده بصیرت بینا شود غم نیست اگر بصیر بی باصره باشد

یکی از اصحاب حضرت صادق ع می بود چون بصیرت داشت ابو بصیرش فرمود

نجات در صدق است و هلاکت در کذب

تو صادق باش بر مدعی فابقی میبایستی

تا صادق نشوی صدیق پیدا نمیکنی

اگر خود را صادق بمیدانی فریب تصدیق مردم نخور که مردم بصیرند

صادق کسیست که اگر ضمیرش مکشوف شود از احدی شرمند نشود

صداقت خدام موقوف بصداقت مخدوم است

خان هرگز صدیق پیدا نمیکند اگر چه از در صدق درآید

تصدیق خان تکذب ایمانست و تحقیق عقل

(درس چهارم و هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

و صدق . و صدق . و صدق . صدقه . تصدق . صدقات . صرف . صرف . صرف . صرف .

صداقت نوری است که سرپوش بر نمیدارد مگر باحقاقت

تو صدق مردم باش ولی غافل مصلحت نباش

طالب باشی که خود را صادق بخرج دهی بدتر مکذب پیدا نمیکنی

صدق را برای بدی کذب بر خود بپسند

صدقه دو راه خدا باشد دو اجر دارد ربائی باشد يك اجر دارد

تصدیق را بده و اسم صدقه بگیر که زخم دلهاست

صدقات غیر سادات بر سادات حرامست و از سادات بمسکین

صرف . عبارت از مبالغه بخشش باجنس است یا زیادی و زیادی و بابت

صرف اگر محل درآمد دیگر ندارد هر چه در تصرف دارد مال غیر است

مهرقه در تجارت است و در صورتیکه علم تجارت معلوم باشد

صرافان شرف ندارند اگر چه فقرو و سببشان سلاطین باشند

و با از صرافان غیر مسلم برای مسلم مباح است

اول و سببه خرابی هر ملک از صدی پنج منفعت گرفتن صرافان است

و صدق سلامت فقط عدالت نه تسلط

و بصیرات سلاطین باین مشروطه فقط عاریتی است و در تصرفین باز است و باز

زهی شرف که سلاطین ایران از صرافانی هم صرفه ببرند

دو دفعه از روی يك دفعه از حفظ نویسد

(درس چهل و نهم - در کلامهای دایر کلمات حرف صاد)

امرار . عصر . عصمت . معصوم . اعتصام . عصر . اعصار . عصاره
فصل . فصول . فاصله . تفصيل . مفصل .

اُصرار در هر کار مفتاح آکار میشود ولی غالباً مصرّ مفتوح است
عصمت مخصوص ائمه و معصومین است که هرگز مصیبت نکردند
عمل هیچ مسلم بی انتقام به اهل بیت عصمت و منفعت نمیدهد
در هر عصری از اُصاغر عصارة از نوع چاشنی بخش کام عام میشود
عصارة نوع عبارت از مردمان صدر سادات که رؤس ائمه گویند
هر فصلی سه ماه شمسی است و چهار فصل یکسال و سالی (۳۶۶) روز
فاصله و مسافت مابین مشرق و مغرب يك روز مسیر شمس است
تفصیل فصول این کتاب در جلد دوم مفصل است
تألیف اجمالی است و تفصیل در تدریس است

مدرس نباید انقدر مفصل بگوید که ربط فصول از هم بیفتد
هر چند فصول این کتاب مربوط بهم نیست باز رابطه مجمل هست
مدرس باید تفصیل حاصل درس را قبل از درس حالی کند
فصول قانون اساسی ایران فقط اساس بی قانونی است
سلطنت بی قانون اساسی اساسی است بی قانون سلطنت
اعمال حضرت هایون خود محب قانون است اگر قارون بگوید
موسی قارون را بفرز زمین کرد قارون وقت موسی را بقتاب قوسین

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید

(درس پنجم - دو کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

قصير - قاصي - مقصر - تقصير - تقصيرات - قصور - قصد - قاصد ،
وقصد - مقصود - فاصد ،

نماز مسافر قصر است یعنی چهار رکعتی و در رکعت و باقی بحال خود
از آن قصر اقرب بر تنه است

اقرار بر قصور عبادت نوعی از عبادات است
از تقصیرات مقصرین بقدر عقل آنها مؤاخذه کن
در مؤاخذة مقصر ملاحظه کن که در حین تقصیر بچه حال بوده
مقصر را مؤاخذه کن که اگر توجهای او میبود نیز مقصر میشدی
قصر استینان دنیا را قصور آخرت نصیب شود بسهولت نمیشود
غنیچه قصور را مکنز که خار کسالت ضایع نماید
قاصد بر خیزی شدی غنیچه قصد را بتکفان و مقصود را بنجام رسان
تو که از هر مترس مبترسی هیچوقت بتقصیر نمیرسی
مقصود از ایجاد تو انجام توست مفاسد نوعی را
از انجام مفاسد مقصود قصور مهورزی هرگز بتقاصد غیر مقصود نمیرسی
در انجام مفاسد کفایت بخرج مبله می چشده که در ایفای محاسن اینقدر قاصری
با اینهمه در از دستی چه عذر قصور داری که همه جا عاصی و مقصر هستی
تو را که دست رس بتقاصد نیست بمناسبت نیز کوتاه باش
از قصور مقصرین اغماض نمیتوانی به تقصیرات خود نیز توجهی بکن

(درس پنجاه و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

فصیح . فصاحت . صالح . صلاح . مصالح . مصلحت . مصلحت .

مصالحه . غصب . غاصب . مقصوب .

فصاحت در ساده کوئی است

فصیح باش و هر روز فصاحت خود مباحث

جنگجو مباحث تا محتاج بمباح نشوی

صلاح خود را در ضرر دیگران بجوی

اصلاح مابین دو خصم را افضل حسنت خود بدان

مصلح در میان دشمنان نشدی مفسد فیما بین دوستان مباحث

مصلح ملی را بر مصالح شخصی مقدم بدار زیرا که در آن نیز شریکی

صلاح خود را نفهمی تا مصلحت از دیگران نخواهی

در هر کار که مصلحت جوئی راه مصلحت تمیذاتی صلاح خود را در انکار ندان

مصالحه صد مراتب دارد که مرافقه صد بکسر ندارد

مالی را غصب کنی بعد با صاحبش مصالحه نمائی مباح نمیشود

شیء مقصوب در محل غاصب میطل نماز است

متصرفات ظلمه اگر چه باطل گیرند باز غصبی است

غاصب مقصوب است اگر چه مقصوب قابل نباشد

در عمارات سلطنت مستبدانه ببادت باطلست زیرا که غصبیست

از مظلومین بستم میگیرد و با مجتهدی مصالحه میکند هر دو ملعونند

(درس پنجاه و دوم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

نصیحت . نصایح . ناصح . اتصال . متصل . وصل . وصول . واصل .

وصله . خاص . خاصه . خصوص . تخصیص . خصوصیت .

نصیحت را بپذیر از هر دیوانه بشنوی

جوانان به نصایح پیران محتاجند پیر هر چه عاقل نباشد تجربه دارد

ناصر بی ادب نصیحتش بی اثر است ولی بی تجربه نیست

علی الاتصال در فکر اتصال بر مبدء باش

فصله مابین دوستان فصل نیست و نزدیکی بیگانگان وصل

طلب حق آخر وصول میشود مگر اصرار تولا وصولش کند

دوستان وقتی بوصل ابدی وصل میشوند که فنا شوند

لباس وصله دار پوشیدن بهتر از وصله دیگران شد است

بی خصوصیت و بی دعوت مخصوص بجائی نرو

در دعوت خصوصی و مهمانی مخصوصی بی سابقه خصوصیت خطراست

نان که خاصه و خرجی شد مقدمه کرانی است

در ملامت و مذمت کوشه سخن را بکسی تخصیص مده

سلاطین مستبدانه بتقدیر که از استبداد تبعه مگر هنده مگر وهبت خود را نیز بچند

در نصیحت ناصحان ملاحظه نفع مشترک نمودی بر منافع آنان بخل مکن

از منافع خاصه بشخص منفرد خود هرگز امید نفع نداشته باش

با اتصالات طبیعی که با افراد نوع داری تخصیص نفع را دلیل چه باشد

(درس پنجم و ششم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

قصه . قصاص . تقاص . نصب . منصب . صورت . مصور . تصور
نصویر .

از هر قصه حصه بردار و از هر حکایتی عبرتی

در قصاص بجایست و در تقاص لذت قصاص از میان بردود حیث نماید

تصرف صلاحیت قصاص فقط مخصوص عقلاست که جهلا قبیح میدانند

قصاص شرعی است نه بطوریکه شر برپا شود و دعوی بجانب خصم بر گردد
بی فتوای مجلس عدالت مرکب اجرای قصاص شوی سپاست خواهی شد

قصاص حق است بر ذمه قاتل و عفو حق نیست بر ذمه خدا

خود را بدیانتی برسان که منصب طالب تو باشد

هر وقت مناصب رتبه افتاب گرفت صاحبان منصب را مرکبتر است

امروز مصور قابل کیست که صورت مرا شبیه غیر بسازد

مصور که صورت مرا مثل من ساخت در صورت سازی استاد نیست

حرمت بر صورت اول آیین بت پرستی است

سیرت خود را تصور میکنم از صورت خودم بدم می آید

مصور قابلی از صعوبت معاش شکایت کرد گفتم تصویرات را تصویری بساز

صور ارواح مقدسه را چون ندیده هر چه بسازی بخدا هست بسته

صحت اخلاص تو بر آئینه علیم السلام وقتی ثابت میشود که پرده شمای را بنورانی

صدق خدا پرستی پیغمبر وقتی ثابت شد که خدایان را در هم شکست

(درس پنجم و چهارم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف صاد)

صفت . نصف . انصاف . منصف . نصفین . تصنیف . تصانیف .

صناعات . مصنف . صنف . اصناف . وصف . اوصاف .

مصنف آنست که عدل و نصفیت یا مساوات و موازات نماید

تقسیم برد و تصنیف و ضرب برد و تصنیف نامیده میشود

تصنیف اگر خالی از تحریر باشد تعریف دارد

تصنیف قدما را تحریر کفی و امشرا تصنیف گذاری مصنف یعنی

مصنفات علما نصف از بی سواد و نصف از بی انصافی مایعقول ماند

در انتخاب و کلا بکثرت و کمال دو مصنف یا وکیل اصناف می تواند بشود

مصنفین را محترم بدارید هر مصنف تصنیف کرده باشند

تصنیف اجلاف و اجامر قیمت تصنیف علما و اکابر را از میان برد

دیگران تصنیف میکنند ما تصنیف میخوانیم

اصناف بازار را مهازار که راحت من و تو از آنهاست

در اوصاف جمله اگر توقع توصیف نکنی لایقی وصفی

تو را باوصافی توصیف کنند که تو منصف با آن صفات نیستی مشعوف و باش

برای اثبات صحت حق دلیلی روشنتر از این نیست که کسی منصف تو وصف شود

وصاف صادق و بی عرض هر کس فقط افعال آنکس است

برای سلاطین مستبده وصفی بالاتر از این نیست که بسط مشروطه فرماید

مصنف در تصانیف خود مدرك اهل رجوع را باید مراعات نماید

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسند

(درس پنجاه و پنجم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاء)

ارض . اراضی . امضا . مضا . انضباط . مضبوط . انضمار . مضمر . اضرار . ضرر . مضر . مضرت . مضرات . متضرر .

کرة ارض را بکندن فرض کنی بین بجای کدام عضو تن هستی
اولاد را بی تربیت و اراضی را بی منفعت گذاشتن مستوجب لعنت است
در معامله با صغیر تا امضای ولی را احراز نکنی اذن معامله نداری
حکمی که با مضای طبیعت مضا نخواهد شد نفوذ بر آن لغواست
تا مرکز انضباط نیاید اطراف مضبوط نمیشود

کسی که باضمار افکار خود اقتدار ندارد بهیچ کار نشاید
تا ضمایر خود را مضمر داشته در اجتناب است که احقا کنی یا افشا
اضرار بر عیرا افتخار خود مبدائی حکم عقرب داری
مضرات استبداد صد بر سلطان است يك بر رعیت بوزرای بداعت
وزیر بی علم چه کند رضا بشروطه بدهد که بحمالی هم پذیرفته نباشد
انتقاعات دشمن را که مضر بر تو نیست مانع مبادی

هر قدر ضرر برسانی ضعف آن مضرت می بینی چنانچه که نمی فهمی

هر قدر مرا متضرر کنی اضعاف آن متضرر خواهی شد

در اطاله استبداد هر از ضرر است که کوچکترش دعوت رعیت است بر قتل خود

يك وزیر خود پرست برای مملکت اضر از و بای عالمگیر است

احکام سلطنت مشروطه بی امضای پارلمان منقضی نمیشد

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسند

(درس پنجاه و ششم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

ضعف . اضعاف . مضاعف . بضاعت . تضرع . ترضیه . تراخی . ضمن . متضمن . ضامن . ضمانت .

حقوق الهی را ادا کنی ضعف آن برکت در مال خود می بینی
بعد از بخارج سالانه آنچه اضعاف عایدات سال پیش می ماند خمس دارد
برکت خدا هر شی را مضاعف میکنند چون برکت نداریم برکت را نمی شناسیم
يك كنندم بکاری ۷۲ مضاعف بر میداری ۲۷ بکاری يك كنندم بر تمبداوی
عمده بضاعت کاسب صد اقی است و دیانت

از تضرع بچارگان اعراض مکن تا حق جل و علی بتضرع تو رحم فرمایند
مریض که دستور طبیب را انجام نمیدهد روز بروز مرض او بتضاعف است
کفر از غیبت ترضیه خواستن از غیبت شده است و تضرع بر خدا
با تراخی طرفین ترازو لازم نیست

در عیادت واجبه نیت در ضمن نیت ثنائی خالی از ضعف نیست

عمل واجب خود متضمن چندین واجب باشد بی نیت صحیح است

ضامن باید از عهده ضمانت خود برآید مگر ضامن دهنده وفا نماید

امروز تضرع ضمایر را نپذیری فردا ضعیف خواهی شد

بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت بینی : سعدی

هر ضرری متضمن فایده ایست و هر کنجی مستلزم رنجی

هیچ راحت بی زحمت دست نمیدهد مگر اعطای مشروطیت که فوق راحت است

۵۸ دودقه از رویك دقه از حفظ بنویسد
(درس پنجاه و هشتم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

حضر - خضابه - مختضر - اخضر - خضوع - خاضع - حاضر - حاضر
حضور - احضار - احتضار - مختضر - حضرت - حضرات -
خضاب برایش مستحب است خصوص با خون باشد
ببارك محاسنی که محبوب خداست آنستکه مختضب بخون گردد
منظرة اخضر آسمان رنگ هوای مبرا است
خضوع بر غیر از خدا حاضر را مشرك میبکند و ادب غیر از خضوع است
سفر سقر است برای کسیکه در حضر راحت باشد
در هر حضر حاضر شدی بخلاف قبل حاضرین صحبت نکن و الا ساکت باش
حضور قلب در عبادت اول مرتبه خضوع است
احضار اولی که عمل فسخ باشد شرعاً حرام است
در حالت احتضار اجاب مختضر حاضر باشند سبب راحت تر است
حضرت حجت دو حین احتضار در بالا سر هر مختضر حاضر است
حضرات ائمه معصومین بخوانند عالم بوقایع عالم بشوند میتوانند
آنچه در قبل حاضر داری در نظر نداری بیک نگاه مینمایند
خاضعین در عبادت متوجه خضوع خود نیز نیستند تا چه رسد به حضور انبار
تا حاضر بر احتضار نشوی از احتضار خود بسیار اخبار اب خواهی داشت
اگر مختضر از حضور خود در مختضر کبرائی منهل نباشد اول سعادت است
آنچه را بضرورت خواهی داد خود بتقدیمش حاضر باشی زحمت کمتری

۵۹ دودقه از رویك دقه از حفظ بنویسد
(درس پنجاه و هشتم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

قضا - قاضی - قضاوت - اقضا - مقتضی - تقاضا - عضد - اعتضاد -
مقتضد - معاضد - عرض - عریضه - عریض -
رضا بر تقاضا افضل عبادات است اختیاری باشد نه اضطراری
قضا بر مقتضای تقدیر نازل خواهد شد خواه راضی باشی یا ناراضی
معنی رضا استقبالی شاید مقدره است و اغتنام مقدم
قاضی که بعد از قضاوت میکند تخلف از حکمش حرام است
باتقاضی هر زمان پیغمبری از آسمان بیعت میشد تا رسالت ختم شد
در هر کار که مقتضی موجود است مانع تراشی نکن
هر زمان بتقاضای آن زمان معاشرت با اهل زمان لازم است
عقد الدوله خوب دستگیری از دولت کرد دستش مرهیزاد
مثل مرحوم اعتضاد الساطنه معاضد بر معارف ایران بنیامده
که هم معاضد بکند بکر باشد یعنی دستگیر هم بکر شوید نه بجز بر بجز نهد
مکتبیان عضد هم بکر و معتضد بکند بکر نباشند عمرشان هدر شده
در عرض حاجت لاجت نکن و نوشتن جواب عریضه را فریضه دان
در عریض کویچکان نثر بحسن بیان ولیکنت زبان نداشته باش
خوشی و ناخوشی سرگذشت خود را دخیل جواب عریض مفرما
تو بمقتضای زمان رفتار نکنی اقتضای زمان تو را امان نخواهد داد
حکم قاضی وقت اینست که باید استبداد را مطلقه کرد و عقد مشروطیت خواند

دود فعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسند
(درس نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

عارض . معروض . تعرض . معترض . اعراض . اعتراض . معارضه .
تعارض . غضب . مغضوب . غضبان .
از عرض عارض اعراض نکن مگر در غیاب معروض عنه
بر سادگی عراض عارضین معترض میباشد
عرضه را مختصر بنویس و از طول عرضه عارضین ملول مشو
عرضه در معرض عرضه نیست عرضه در انجام عراض ضعیف است
بر افعال و اقوال زیر دستان تعرض مریض
معارضه بادوستان اول دلیل بی عرضه کی است
دل رحم بانی وقوی قلب بانی رحم بانی و ضعیف القلب تناقض ندارد
معارضه را دلیل عرضه دانستن حقیقت بی عرضه یکست
غضب بزرگترین دشمن مال و جان است
مهربانی که مغضوب درگاه خدا نباشی غضبان نباش
طرف را چون غضوب می بینی عطا و عفو آغاز کن
دندان درد میکند بروی غضب نمکینی مهم عضو تو هستم
عضوی از اعضای تو دود کند معالجه نمکینی بدی مراهم اصلاح کن
تو که رسیدگی تمام عراض را حضری چرا اداره نمکینی تاراحت شوی
اول معاوضه من و تو در این است که بکنی بقدر ده نفر عقل و هنر ندارد
مغضوبین خود را مرحمت کن تا وسایل غضب بر چیده شود

دود فعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسند
(درس ششم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

فضه . مفضض . فضا . فضل . فاضل . تفضیل . فضایل . فضیلت . فضلا
فضله . فضله . تفضل . فضول . تفاضلات .
فضه خاتون کنیز فاطمه علیهم السلام از خیرات الحسان زمان بوده
از ظرف مفضض امام خوردن غیر از حکم ظرف فضه دارد
فضا لایتناهی است آنچه غایت منظور میشود حد بصر است
هر فاضل افضل از خود را اگر بر خود تفاضل نهد فضالش ضایع میشود
فاضل آنست که فضالات کلام کم داشته باشد
فضله طعام را اطعام کردن احسانست نه کرامت
فضلا را محترم بدار تا فضیلت فضل از میان نرود
از تفاضلات اهل است که فضول را فضل زیاد نمیدهد
فضول در میان فضلا حکم فضله در میان اوده دارد
عزیزان بی جهت فضولی را فضل می پندارند
فضول دعوی فضل میکند تو فضلا بپذیر خود خویش را بهتر میدهد
در فضایل آیه بی اباطیل از دشمنان دین مخلوط شده که بکلی از میان نرود
بایضا فضایل آنها را منکر شدند تا جهل امام خود را جا کنند
تفضل فاضل بر مفضول از غایبه جهل نامعقول می نماید
اگر امام نفساً دارای فضایل نشود صدق امامت چگونه میشود
از ظروف فقی بدست طعام بخوری حرمت ندارد

دودقه از رو يك دقه از حفظ بنویسید

(درس شصت و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاء)

قبض . قباض . افاضه . استفاضه . مستقبض . قبوضات . فضاحت .
افتضاح . فضاح . منتضج . قرض . قروض . استقراض .
قباض مطلق قدرت استثنای نام، بتوداده تو خود را محتاج و اختیار مبداری
اگر قباض نیستی لاحاله از استفاضه محروم میباش
اگر توفیق افاضه نداری توفیق استفاضه از خدا بخواه
از قبوضات مجلس فضلا قبضی حاصل بگنی کم کم فضل میشوی
مرد فضول فضاحت را فصاحت مبداند

فضاح لاجرم منتضج میشود اگر يك از افتضاح داشته باشد
آنکه ضامن ادای قرض است باید از عمل بخارج قرض مستحضر باشد
قارون بقرض بیفتد محتاج قراضه میشود
قرض مقرض محبت است بل مقرض حیوة و راحت
کار دولت چون باستقراض کشند مزاج مملکت بسر حد امراض رسبد
و عده که بصاحب قرض میدهی بدای قرض بده
خامت را بگو ، بقرض لباس پوشیدن بدست دوست زهر نوشیدن است
بخنجی استقراض از داعی قرض استمهال کن

بی نقل قرض بمقصد میرسی با بار قرض چگونه خواهی رسبد
استقراض دولت بی ادضای رعیت باشد عیناً و فعلاً حرام است
برای نفع موهوم زیر بار قرض معلوم رفتن اثبات سفاقت است

دودقه از رو يك دقه از حفظ بنویسید

(درس شصت و دوم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

قبض . قبوض . اقباض . مقبوض . قبضه . مقرض . مقروض . مرض
امراض . مریض . مرضی . تمارض . تمرض
معتقد بر خمس خمس را قبض نمیشود

قروضت را دادی قبوضت را پس بگیر تا پس نیستی
در وقت قبض و اقباض نشود توقیف واجب نمیشود
مقروض هر روز بدیدار قارض مقبوض میشود

مرد مقروض اسیر طایکار است خصوص طایکار نابکار هم باشد
آنکه ترا بقرض میفرستد اگر مهربان تر از بر از نیست طلاقش بده
آنچه در قبضه داری نکند دار تا قبضه بقضه شمشیر نبوی
تمارض حبله است و تمرض حماقت

عبادت احباب مر مریض را تخفیف مرض است
مرضای مسلمین را مریض خود بدان و مریضخانه را خانه خویش
در چنین سخت طایب را مریحان تادرحال مرض در رنج نمائی
اگر محتاج بر قرض شدی از دوست قرض بخواه باز بانك استقراضی
مطالبه از مقروض معسر حرام است

تعطیل ادای قرض بعد از مغی مدت حرام و ایصالش واجب است
در عقد استقراض ثبت ادا شرط است و کره فعل حرام است
ادای قرض فرض است و ترك فریضه کناه کبیره است

(درس شصت و پنجم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

نحوه صحیح مضجع افحی انخبه ضد اضداد ضرب ضارب
ضربت مضراب مضروب ضرور ضروریات ضعیف ضعفا
نخبه و نخبرت تو حوادث را کوچک نمکنند ولی ترا کوچک میکند
در صحیح در يك مضجع دفن شوند نه شروع نیست
در عید افحی انخبه مستحبست بشرط اینکه احسان بر فقرا باشد
بر ضد هیچکس لجوج نباش که ضدت تضییع حرمت میکند
ضایع آدمی اضرار دهند چون قانون در میان است ظنمان محال است
اختلاف احباب اتفاق اضرار می آورد
هر چیز شناخته میشود بشناختن ضدش

حاصل ضرب بر مضروب فيه قسمت شود مضروب معلوم میشود
بهر ضرب بیکه مضراب الت قتاله نبوده و قتل اتفاق افتاده است دیه بر عاقله است
هر کس بخورد چیزی را که ضرور ندارد البه مفر و شد چیزی را که ضرور دارد
از ضروریات بخزیمات قانع باش تا ضروریات کلی را بتوانی حاضر کنی
بر زیر دست ضعیف رحمت کن تا از زیر دست قوی رحمت بینی
وزرا که ضد هم شدند اضرار دولت دست بهم میشوند
اتقراض سادات ملت در ضدت و کلای ملت است شکر که ما نداریم
قانون مضراست که ضربش درد و ضربش دیه ندارد
تخریم ربا را برای توقیف استقراض است بل برای جلب منافع مضاربه است

(درس شصت و ششم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ضاد)

ضیف - ضیافت - ضیف - وضع - اوضاع - تواضع - متواضع - وضع
وضو - متواضا -

در پذیرائی ضیف بخل و ضیف روا نمیشد
ضیافت مضموم نیست اگر قناعت بر موجود مرسوم باشد
عمده آداب ضیافت اینست که وارد بر دوست بشوی و اسباب زهد او اتوی
در مضیف مایه مضیق مردم میباش

وضع ضیافت در ایران مایه ویرانی ایران کردید
اوضاع ضیافت در هیچ نقطه عالم اینقدر مایه افشاح نیست

تواضع بر هر وضعی باشد مزید شرافت اشرف است

غایت بزرگی تو در این است که بر ضیف متواضع باشی

وضو بر بالای وضو نور نیست بر بالای نور : بنویست

امر و زه امر احسانات بنای متواضی عیدیه عمومی در معا بر عامه است

قانون مشروطه جریه رانی و مرئسی را محل احداث متواضی عمومی میکند

بی نظامی اداره نظامیه معا بر او متواض کرده

هر کلامی متضمن مطلب مهمی است اگر مالمین همت کنند

وضع قانون مشروطه اوضاع فقر و فلاکت را منقرض خواهد کرد

هر خانواده مصارف یک ضیافت را صرف مازاد ملی نماید چهل مدترم گردد

اروپائی بر سید ایران چار اضرار ضیافته ندارد گفتیم چون ایرانیان مهمان دوستند

(درس شصت و هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط)

طَب • طبابت • اطبا • طبیب • طرب • مطرب • طرح • طراح • مطرح •
طَلیم • طاس • طشت • طعم • طام • اطعام • طعمه •

طب علم شریفی است و اطبا اشرف علما اگر حائق و عادل باشند
طبیب ضامن است اگر چه حائق باشد

مطرب محزون طرب افزای خاطر حزين نمیشود
تو طرح عمارت میریزی طراح قضا مطرح مرگ میسازد
جاهل انچه را که نمیفهمد طلیم مینامد

باسر طاس فرط اوسى نمودن بادعوى تمدن مغازه روسی کشودنست
تجسس طاس و طشتی که اسامی معصومین حاك شده است حرامست
بگویندن طاس و طشت رفع کسوت و خوف نمیشود مگر آفات حق
آب کر که طعمش نجاست افیر یابد نجش میشود

طام کفار بر مسلمین و اطام مسلمین بر کفار حلال است

مالیات دیوانی اقمه عسا کر دیوانی است نه طعمه اخوان شیطانی
اطعام فقرا اگر بقصد قربت است قراول دم در مأمور شیطانت است

در مجلس علم طعم طام پسند ذوق تو نباشد اظهار ملامت نکن
وزرا طبایى مزاج تملک کنند اگر خود مریض و مستبد نباشند

در مخصوصه طرح خصومت با تو باشد ولی در مظاهره با طرف مقابل
مجلس قانون منعقد شود رقص مطربان در شبهای چراغان قدغن میشود

(درس شصت و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط)

طَقَل • اطفال • طفولیت • طفیلی • طاق • اطاق • طبقه • طبقات • مطابق
مطابقت • تطابق • طریق •

حرص بر چهل برهیل و حرص اطفال بر نقل این میخورد آن نمیخورد
کدام عاقل است و کدام یخورد

اطفال را از طفولیت خداتوس و متشرع تربیت کن که صلاح ظرفین است
طفل هر چه سؤال نماید جواب مسکت مطابق ادراکوی بده

اگر از طفولیت خود متذکر بشوی حرکات طفلانه اطفال را مانع ملامت میکنی
اطفال را چنان عادت بده که مریات خود را بپرسند و بفهمند

اگر خودت عالم بر جواب اطفال باشی طبعاً تمام مجهولات خود را معلوم میکنند
طفل را از طفولیت طفیلی بار مبار که عار طایفه بار مباد

هر کس مبنی طاق نصرت را بفهمد بنهم بنهماند

در طفولیت خدمت پیری نکنی در پیری خدمت طفلی را خواهی کرد

باطبقات مردم مطابقت عقیده اظهار میکنی پس صاحب عقیده نیستی
مطابقن بارای رفقا مجتبی جزا است که مخالف عقیده نباشد

اطاق طاق باشد مطابق با حفظ الصحه نباشد

عبادت بی تقلید باطل است اگر چه تصابق بارای مجتهد داشته باشد

باقام طبقات ناس استیناس کنی ضرر نمی بینی

طریق دوستی اینست که مزاجم دوستان نباشی و از زحمات دوستان خسته نشوی

دو دفعه از روی يك دفعه از حفظ بنویسید

(درس شصت و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طاء)

طریقه . طریقت . طریق . طلق . طلق . طلاق . طلاق . مطلق . مطلق . طلاق .
مسالقه . مسالقی . طوق . اطوق .

شرط طریقه . مطابقت با سلبه نیست ولی سلبه باید مطابق طریقه باشد
در مدعیان طریقت اهل حقیقت نادر است

از طرق مختلفه ضوابط مطلع بائی طریقه خود ترا بهتر میتوانی
طابق را طلاق زبان ثروت جاودانست

ظلم بریتیم و طلاق بر زن عرش خدا را بارزه می آورد

علم اجمالی مطلق بر عدالت عدلین در محنت طلاق کفایت نمیکند

دوای بسته اطلاق است و داروی بازده تریاق

اطلاق آب . بی قید مطلق . آب مطلق است

سخت طهارت با آب مطلق حاصل میشود

خطبه مطلقه قبل از انقضای عده حرام است

طوق احسان محکمترین اطواقت که یاره نمیشود مگر با سوهان منت
طاق عده طلاق را منقضی میکند

تقد و طلاق بی استماع عدلین باطل است

فاسق که یکی از عدلین طلاق اتفاق می افتد عقد ملله بر وی حرام است

برای هیچکس عارضه فوق الطاقه اتفاق نمی افتد خود بی طاقتی میکنند

طبیعت انیومرا که طاقت نیماورد دفع میکند تو قوی قلب باش

دو دفعه از روی يك دفعه از حفظ بنویسید

(درس هشتادم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طاء)

بطان . بطون . باطن . بطن . بطن . بطن . بطن . بطن . بطن . بطن .
لا طایل . نطاول . اطاله . تطویل . طولانی .

باطن مطالب را از مین بیرون آوری ملا همتی

تا چون مطالب را استماع نکردی دعوی علم و فهم نکن

بواطن اهل باطن را باطل ندان مگر مدعی باطن شوند

مرد بطن شجاع میشود ولی دارای عقل متین نمیشود

زمان زندگی هر چه طویل یابد منقضی خواهد شد

طباب عمر هر قدر طولانی باشد روزی بمقراض اجل قلع خواهد گشت

در اصلاح مقاصد نامه از طول مدت ملول نباید شد

اطول اعمار مسامین مابین ستین و سیمین است

تطویل بلا طایل اطاله بجهت ورود درازی بی منفعتست

قدرت انشاء معنی مطلق را در عبارت مختصر ادا کردنست

طیل ایام طولیه بهایم را مدرس ارباب عمایم میکنند و کنایه را مساجد

مطلب هر چه مقول باشد تو از اطاله حذر کن و باجل پرداز

باطاله کلام اثبات مرام نمیشود فقط طلاق مطلوبست

ناطق طابق بقوه طلاق جوهره مطلب در اندک عبارت طی میکنند

بطرا خالی بدار تا کف بواطن را موفق بائی

من میگویم اهل باطن باش تو بر خوری مشق میکنی

(درس هفتاد و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط)

طمع . طماع . تطمیع . طبع . طبایع . مطبوع . مطبوعه . انطباعات .
 طلوع . طلیعه . مطالع . اطلاع . مطاع . مطبوعه . مطایا .
 طمع طلیعه ذاتست وقاعت مطبوعه عزت

طماع همرا تطمیع میکند تا لذات خودش را تخفیف دهد
 شاعر که طبع شعرش طبیعی نباشد شعرش ناموزون میشود
 اختلاف طبایع داعی صحت انسانست و تناقص دول مایه امن ایران
 مطبوعه مفتاح معارفست اگر بمعارف اهون طبع او را قناید
 وزارت انطباعات امروزه بی سرتها را شکست و بی موانع را بست
 طلیعه معارف جز از مطلع مکاتب طلوع نخواهد کرد
 از هر مطلب که مطالع نیستی مستمع باش
 تکلیای ایران مطایای عصیان است

طلیعه معارف ایران در سنه ۱۳۰۰ از مطلع رشیده آذربایجان طلوع کرده
 نحوست طالع ایرانیان چندین مرتبه مکتب را ویران کرد
 طبایع مختلفه رفیع اختلاف نمیکشند تا از مکتب ایستاد بیرون نیایند
 تمام وزر اوسله آبادی و آسایش اند مکرور انطباعات که قطامایه خرابیست
 وزارت انطباعات برای احداث مطابع بوده وزیر ما آمر تعطیل است
 وزیر انطباعات بجه عذر مانع مجازی قوای طبیعی قلم آدمی میشود
 وزیر انطباعات قروقی ستر قباخ وزرای سارق است و بس

(درس هفتاد و دوم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط)

خطابه . مخاطبه . خلط . اخلاط . خطاب . خطیب . خطبا . مخاطبه .
 خطابات .

مخاطبه با مخالفین ضرر ندارد ولی خطابه با منافقین هزار خنجر دارد
 با اخبار مخاطبه کنی خیر معروف میشود اگر چه اهل خیر نباشی
 با جهال خطابه مینداز که جهال اخلاط مدته زمانه اند
 اخلاط اربعه از شدت مخاطبه با اخلاط ملقب شدند
 بقای بدن با مخاطبه اخلاطست تو نیز اخلاط با مردم را مدار بقای عالم بدان
 چنانکه هر یکی از اخلاط اربعه فاسد شود و ملک بدتر را فاسد کند دوش
 و احیست قتل اشرار هم از همین راه است تو باید با دیگر طوائف و طبقات
 عالم چنان آمیزش کنی که موجب صحت مزاج عالم باشی
 از مهمات تربیت اطفال آموختن طریق مخاطبه است
 اطفال را انشای خطابه تشویق کنی که خطیب تربیت شوند
 مخاطب هر که باشد تو در خطاب مؤدب باش دایم عزیز میشود
 مملکت را بدین و اهل مملکت را اخلاط اربعه بدن فرض کنی خطیب مجای خونست
 مانی که خطیب ندارد بدینست که خون ندارد خطیب فاسد خون فاسد است
 کی باشد که حربت کلام بیاید و خطبای کلام نمندی بنابر رفته خطابه بخوانند
 فقدان خطیب خدمت خطب را مجهول کرده است
 خطیب طبیب امراض وجدانیست که احساسات ملتا را روح جرکت میدهد

(درس هفتم و دوم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف طا)

خایه . خایه . خایه . خایه . خایه . خایه . خایه . خایه . خایه . خایه .
خاطر . خراطر . خایر . خایره . مخاطرات .

خطابات خطیب اگر چه خداست خطبه و اگر موعظه بخاست خطابه است
در نماز جمعه و عیدین اسماع خطبه واجب است
خطرات دین اسلام از مخاطرات عمرین خطابت

خطاب خرب خطبه خوانست یا خرب خطب ساز و خطب چهار شتر است
خطیب هر ملت میراب جهت آن ملت است

چون معنی خطیب امتدانی قدر فردوسی و سمدی و مولوی را نخواهی دانست
خطیب باید در خطابه خرد مدرک مخاطبین را مراعات نماید

نفع خایر بی خوف و خطر محال است

جلالت اختار در اختارست یعنی ترقی در زحمت است

شهید کی است که محض حفظ جماعت از خطرات خود را و چار خطرات
راه خطیره قدس از حفظ خطرات دنیویست

عقل خود را بمخاطره نمیداند مگر اینکه بدو آ خطرات بخاطرش خطور میکند
و عمل را خطور می بیند لکن بجهت استخلاص خلائق از خطرات عظیمه خود را
ببتلای مخاطرات خطیره میکند جان فدای فدائی جانان

در مخاطرات مباحثی بی خط استخلاص یابی و مطمئن خاطر
بخطرات میرسد که خطرات خاطر تو بخاطر کی خطور نکرده

(درس هفتم و چهارم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف طا)

طلب . مطلب . مطالب . مطلوب . طلبه . طالب . طالبات . سطح .

سطح . سطح . مضطرب . مضطرب . اضطراب . اضطراب .

طالب علم واجب عینی است اگر چه اجتهاد واجب کفایست

تأیر مطالبی یقین قلبی حاصل نکنی بپخته عمل نکن

بتلائی که مطلوب تو نیست وقت خود را باطل مکن

طلبه واجب الاحترام است زیرا که مطلوب او مطلوب خدا و پیغمبر است

اگر طالب را از طریق تقوی کنار میانی تو بنور شمعشان راه از چاه میبانی

هر قدر نادوست باشی طالب رفیق درست باشی تا متضرر نشوی

دو طالب کاهل و کسل مباح مطلوب حاصل میشود

مطالبات ناموجه بهر درجه تمییز باشد غلط بختی اقبح آنست

سطح آب هر چه مسطح بشود آید در حقیقت گروید

سطح قبور قدیمه از مستحبات و گاهی از واجبات میباشد

اضطراب اضطراب و مرد مضطرب هیچوقت مضطرب نمیشود

در هیچ مخاطره مضطرب مباح که اضطراب بدتر کار را خراب میکند

در حالت اضطراب فرار کن که قبول قانون عقل نیست

در عالم اختیار اضطراب و اضطراب را و دیه نهاده اند تو فراهم می آوری

مطلوب تو هرگز محبوب نیست اگر از راه طلب بیانی

مطالب هر چه ساده باشد تو بنابر تهق نگاه کن

دودفعه از رویك دفعه از حفظ بنویسند

(درس هفتاد و نهم - در کلامهای دایره برکات حرف طاء)

سحر . سحور . مسحر . مسطور . عطر . عطار . معطر . قمار . افطار .
فيلز . فاضل . قفلر . قطون . اقطار . قطر .

هر سطر وی از سطور این کتاب شطری از حکمت را شاملست اگر معم کامل باشد
در سطورات خود بکدفعه مطالعه و مرور را واجب بدان
مستطری که کج باشد سطر راست نمرود

عقل آنست که خود بیوید نه عمار بگوید عقل آنست که خود بتابد نه مدعی بتابد
صاوات دهان را مظار میکنند انکار بی تجربه جهاست
فطره واجب است که قبل از افطار شب فطر موضوع شود
بی مایه فطیر است و ناپخته خیر طماع اسیر است وقانع امیر
استحمام در ماء فاطر کوشش بدتراز یاد میکند
کره شمس قتلورتر از قتلور زمین است

درا قطار عالم قطار و این راه افتاد ما تازه خبر هارا قطار میکنند (انهم که اند)
تأفاطر سواران را بغل است بر معابد و رکوبت مرکب از یکست
برای صرف فلز بهر از تربیت ایام و مصرف نیست
سپاره و سطر آرا کفین خطاست و صواب ستاره است
درا طعمه و مطعومات معطر تر از کندم نیست

یاکی فطرت در خدمت بنوع امتحان میشود و نیاکی در زحمت بنوع
دریاهای گرد آرض همه قطره قطره جمع شده است

دو دفعه از رویك دفعه از حفظ بنویسید
(درس هفتاد و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طاء)

قطارات • نقاط • قطار • قطاع • مقاطع • انقطاع • منفذ
لا ينقطع • منقطع • مقطع • قطاع • قاطعا • قطبي

قطرات باران در حین تقاطر حکم آب مقطر دارد
تقاطر در معاش عبال اول وسيله قطع حیانت
هر قطعه از اقطاع عالم روزی مسکون بی آدم بوده است
آنکه بده دیگر را مقطوع کرد اگر خود میداد چه قطع میکرد
انقطاع از دنیا اول علاقه بر آخر تست

تو لایق قلع قطع کن تا کی ترا قطعه قطعه کنند
باین قلع الطریق قطعا اجازه جز این نیست که خود را بمنقطعه بمقاطع بدی
یقین قطعی داشته باش که قطع قتل میآورد (قطعت القطع فمات القطیع)
قطعه آسبا وسیع ترین قطعات عالم است ویرمن تنگتر از حلقه خاتم
قیمت میپیرا ناقص نکرده تصرف نکن اگر چه قیمتش مقطوعه باشد
اگر مقاطعه بعنوان مصالحه نباشد منجر بترافه میشود

هر که از مال و آفت چیزی بدزد قطع یدش لازم نیاید : سہدی
انصالات خود را بعلاق دنیا چنان بدار کہ انقطاع ممکنست باشد
دعوی قطع علائقی از دنیا برهان اتصال قطعی است
قطعات میر عماد الدین چیز قطعه ایست ولی قطع رشتہ عمر را مقراض قادی نیست
طہارت قطعی بقطع قطرات غسالہ است نہ بہ تکرار تنہیل

دودفعه از رویك دفعه از حفظ بنویسید

(درس هفتاد و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طا)

عطا . عطایه . اطاف . الطاف . لطیف . لطیفه . لطایف . ملاطفات .
تلطف . طرف . اطراف . طرفه .

عطای بیجا لطفی ندارد و مردم را عاقل و باطل مبدار دارد
بهتر عطایه که برادر دینی بر برادر دینی عطا میکند کلمه حکمت است
یکی از الطاف الهی طبع موزون است و طبیعت قانع
هیأت لطیف بی کسوت و نجف جلوه ندارد

ملاطفت با امر طایفه خوب است اگر ملاعید الطایف انجمن را کتب کند
تلطف بر زیرستان از لطایف الجبل بزرگان است
طرفه لطیفه تنبیه : امیری وارد به مدرسه طلاب شده از جنب اطاق
طالبه عبور کرد طلبه مستغرق لجه مطالعه بود متوجه امیر نشد امیر را
نابیند آمده انصرع را زمزمه کرد (ملا شدن چه آسان آدم شدن
چهار متکل) طلبه سر بر آورد و گفت (شما که آسان را نسته اید متکل
را هیچ نخواهد شد

لغای خود را بهتر از عطای خود قرار بده نه عطای را قیمت لغات
طرف داری تو نمونه ضعیف ایمان است که تو طرفدار مدعی هستی
نه طرفدار دعوی

تو طرفدار حق باش نه طرفدار حق دار حقدار از اخبار باشد یا از اشرار
بکلمات لطیف طرف را تحریف کنی بهر است که بسط کوئی تحریف دهی

دودفعه از رویك دفعه از حفظ بنویسید

(درس هفتاد و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طا)

ناطق . ناطق . منطق . استنطاق . ناطقه . تنطق . عطف . عطفه .
معطوف . معطف . عطوفت . عاطف . عواطف . نطفه

انسان حیوان ناطق است و فضیلتش بر حیوان صامت بنطق صواب است
کسانیکه از ناطقه محرومند علتش محرومی از سامعه است
تنطق فرع استماع است تا کسی کر نباشد لال نمیشود
منطق شیرین مفرح دلهای حزن است

در استنطاق مقصر غرض و عداوت را کنار بگذارد و بیچش در مطلب مباد
یک نظر به محرم بقصد حرام باشد حرام نیست ولی عطف نظر واجب است
نقاط مترادفه که در تحریرات جدید و متعارفست نقطه عطف معروفست
تعارف عطف را از ضمنا معطوف مدار تا بنظر عاطف حق منظور شوی
عنان قصد را از مقاصد خیریه باندك صدمه معطف مدار

علم منطق منطقه فصاحت و ذکاوت است

ناطق جز مرا در منطقه عزم محکم بندد و در کنج بطالت منشین
عطوفت و مهر بانی ندامت و پشیمانی نمیاورد

انوار عواطف دوستان را با عواصف کفران منطقی مگردان
اطفال که زبان به تنطق می گشایند بنطق تمام عادت کنند

فقط ناطقه مایه فضیلت میشد مرغ خانگی افضل از اهل خانه بود
نطفه يك مدامع اشعه سعادات عالم افلاك میشود و مظهر اوصاف تابك

دو دفعه از روی يك دفعه از حفظ بنویسید

(درس هشتاد و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط)

طالع . طلوع . طایفه . طلعت . طاعت . اطاعت . مطاع . مطاع . طوع . مطاوعت . مطالعه . مطاوعه خطا . خطبه . خاطی . خاطین طاعت نیت از طالع نیکست اگر فطرت نیک هم باشد
طلوع صبح کاتب طایفه صبح صادق است

طلعت زیبا به از خلعت دیبا سیاهی کنده به از سینی پوشیده
طلعت زیبا به از خلعت دیبا پنی مایوس دهگنی عبوس مپانی
اذاعت سلطان طاعت بزدانست بشرط اینکه سلطان مطاع بزدان باشد
مطبع عقل باش نامطاع عقلای باشی

در مصالحه طوع باطنی نداشته باشی وجه المصالحه بر تو حرام است
اول آیین تمدن و تربیت مطاوعت بر احکام سربست است
تدریس بی مطالعه نابیناست

افتدال برای مطاوعه است نه مطاوعه برای افتدال
اشد جزای خطبه تقدیم خطبه است والا مجازات بالمسویه
خطائی که خطا واقع شود لایق عذاست ولی بکدر به یاد و مرتبه مرئوسه
خطای خاطین را امر کوز خاطر نکن که خاطی خود بخمال بوده است
خاطی اگر بر خطای خود اذعان نکند حکم عامد دارد و سباست لازم است
عفو زبردستان را نقل مجلس دوستان کنی امر بمعروف کرده یا اشاعه مکر
از محاسن خط بچسب منافع کن و خطا طیرا وقی مگذار

دو دفعه از روی يك دفعه از حفظ بنویسید

(درس هشتادم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط)

باطل . بطل . بطلان . باطل . باطل . بطلات . مبطل . مبطلات شرط
مروط . مرابط . مشروط . مشروطه . مشروطه .

باطل نگو تباطل نشوی و عاقل نه نشین تا قلم بطلان بر خود نکشی
باطل عیادت از آن بیگار است که کاریش تحقیق باطل باشد
ابطال عیادت ولو اعادت کنی عصبانست

بباطل آمل و اضایل اعمال خود را باطل مپا
باطل دیگران تحت خود را مردان که این خود عین بطلانست
به بطلات عمر خود را مگذران و باره کسان نخل وجود ترا از پامشان
بکجباطه غصبی در لباس مبطل نماز است تا چه رسد بخود لباس
یکی از مبطلات نماز بی رضایت خطا و بیز از است بر شیطیل طلب ملبوس
با خدا شرط کن که دیگر با کسی شرط نبندی

تمام حسنات مشروطه است مگر محبت علی که حتمه بلا شرطست
در عبادات مشروطه اگر شرط موجود نباشد عبادت باطل است
شرایط عبادت بعمل نیاید عبادت عصبانست مگر نسیان باشد
شرط حرمت بر سلطان مشروطه بودن سلاطنت است و مشروطه بودن احکام

سلطنت مشروطه سلاطین باقیست تا بقای شرایط قانون
اهم شروط سلاطین مشروطه قبول قانون مشروطیتست
کسی شکسته کان ماترا باد مشروطه فقط اهتراز یرق مشروطه است

(درس هشتاد و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طاء)

طریق . طرق . طریقه . خراط . خریطه . خطاط . خطاطت . طلیخ
 طباح . مطبوخ . مطبخ . طبیخ . شوط . طواف . مطاف . مطوف
 با هر فریق طریق مرابطه را مربوط داری منتفع خواهی شد
 طریقه خود را محفوظ بدار و تفسیح طرق ارباب طریقت مکن
 تمام طرق مختلفه اهل طریقت دارند تو از طریقه کناری
 خراط بخراط خراط خود مستثنی از خریطه سازیست
 خطاط اگر خط کند و لباس را خراب نماید ضامن است
 عالم بر بی عالمی خطاط بوده نصیب خط را خود ضامنی
 دقت در نظافت مطبخ مقدم بر نظافت مطبخ است
 در سخت مزاج طباح غایت دقت لازم است که مطبوخ مرض نیاورد
 طبیخ طلاب با خورش مطالعه و کشف مطالب الذی اطمعه است
 مطبوخ را موافق حفظ سخت اختیار کن نه مطابق حفظ ولذت
 طواف بر غیر کعبه حرام است و هفت شوط یک طواف است
 مطاف کعبه دل افضل از مطاف کل است
 خطبا مطوفان کعبه و طنتند

نائی بر طواف مطوف اجبر میکنند و جاهل معلم
 مطبوخات عانی اقرب بر حفظ الصحه است
 طبیخ در ظروف نقره مطبوختر از دیگر ظروف است

(درس هشتاد و دوم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طاء)

طایفه . طوائف . طهر . طاهر . طهارت . تطهر . مطهرات . طهران
 سقط . سقط .

هر طایفه از طوائف را مطافی است و طریقه طوافی
 از هفتاد و دوم ملت مطاف کعبه تنها طواف کاه مسلمین است
 مطاف تمام مالی مؤمنه بیت المقدس است
 کعبه و بیت المقدس هر دو خانه خدا و مطاف خدا شناسان است
 آنکه معتقد بطهارت و نجاست نیست خود نجس است
 مطهرات در شریعت مطهره دوازده بود سیزده شده
 یکی از مطهرات مطلقه در طهران بلیط بانك است
 اهل بیت طهارت خود دعوی طهارت نکردند خدا آیه تطهر فرستاد
 آنکه را قرآن نجس میکند خود در حق خود دعوی طهارت میکنند
 در غیر طهر داخل حرم مطهر شدن حرام مطلق است
 اولین مطهرات ایمان است و ایمان مطهر هر کافر
 هر بی طاهر است تا طاهر نبودنش ظاهر شود
 تا آداب تطهر را ندانی هر چه طهارت بدهی نجاست بیشتر میآوری
 بیه سقط شود بهتر است که سقط گو باشد
 سقط گونی غلط است بهتر تمط باشد
 اداره دایر میگفت که سقطات چنین را حفظ میکردند امر پیرمهر مطاع میشد

(درس هشتاد و نهم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا)

اسقاط . مسقط . مسقطی . سقوط . ساقط . غلط . اغلاط . غلطات . قسط . اقساط . اسقاط

در شهر مسقط مسقطی خوب می بخته اند ولی اهلس اسقاط شده اند باسقاط هر خیار اختیار ساقط نمیشود

نکاح باسقاط طلاق و خریدن بقساط فروختن اسقاط خیار نمیکند غلط کوئی میگوید ما غلطات کلام را کتیم پس خودش واجب التیاز است غلط را محو کن تا دوباره بغلط نیفتی

غلطات را استنباط بکن و بروی خود و صاحب غلط مبار

مناظره میکنی که اغلاط خود ترا پوشانی این خود غلط غلطی است اگر توانی اقساط قرضت را بموقع برسانی دو قسط را روی هم هیچ نمیتوانی

اطمینانیکه بادی اقساط داری همان اقساط را قسط مخارج کن طلاق او ایله قرض بخواه را بطفره های ثانوی اقساط ترجمه کن در معاوغة اولیه قرض دهنده متذکر سقطات مطالبه ثانویه باش طلبات عندالمطالبه را تحملات طولانی تهیه فرما

قرض خواه که قبض عندالمطالبه میدهد نمیخواهد وجه قرض بدهد قبض عندالمطالبه عیناً سند مسامحه است

نداده باشی بهتر است که بدی و بدتر باشی

تو که از ندارم میرنجی از بدیه بروم چه خواهی کرد

(درس هشتاد و چهارم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا)

ظرف . ظروف . ظریف . ظرافت . ظرفا . ظفر . مظفر . ظل . ظلال . مستظل . استظلال . ظن . ظنون . ظنات . مظنه

تنك ظرف نبات و در شدايد شكیائی كن :

طعام و شراب از ظروف طلا و نقره خوردن و آشامیدن حرام است ظرف طاهر باشد و مظهر و نجس محل آن مبطل نماز نمیشود

ظرافت بسیار هنر ظریفانست و عیب حکیمان

ظرف زمانه را هر چه آب بگیرد ظرفا دروی آیند زیرا که از هم سبکترند

ظریف هر چه ظریفتر باشد خفیه تر میشود

تا بر نفس خود ظفر نیایی بر دشمنان خارجی ظفر نمیتوی

در ظل عدد مستظل باشی بهتر که در ظلال طوبی استظلال کنی

سلطان عادل ظل الله است و اطاعت امرش عبادت الله

بر ظن خود عمل نکن که بعض ظنون گناه است

آنکه بر ظنات عمل میکنند ابدأ محل وثوق و اعتماد نمیشود

عاقل در غیر از مواقع ضرر عمل بر مظنه نمیکند

ظنات خود را مظنه وقوع دمی پشیمان خواهی شد

ظریف طبع باش ولی ظریف زبان مباش

ظرف زمانه پیش از این ظلم و استبداد را گنجایش ندارد

ظروف فیروزه شهر قم از فرنگ می آمد بهترین ظروفات بود

(درس هشتاد و نهم در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا)

ظهِر ، ظهیر ، ظاهر ، اظهر ، مظهر ، مظاهر ، ظواهر ، ظهور ،
 ظهیر ، استظهار ، مستظهر ، حظ ، حظوظ ، محظوظ ،
 نماز ظهر را در اول ظهر و نماز عصر را در اول عصر باید خواند
 باظهار بی طمعی دام طمع طرح نکن
 ظهور امام عصر زمانی اتفاق می افتد که گرفتار ضعیف و قابل اداره یکمدير باشد
 اظهار تقوی و تقدس معنی ریاست و ریاضت شرکست و شرک دین لایعتر است
 انمال خود را مظهر اقوال خود قرار بدهی حاجت باظهار نداری
 بی بر بواطن مطالب نبرده ظواهر آنها را شنید مگیر
 آنچه در ظهور ورقه خواهی نوشت در حاشیه ورقه بنویس واضح و ظاهر تر شود
 اگر تو بر اسبق ظهیر دولت باشی ظهیر ملت هم میشوی چنانکه شد
 باستظهار ظلام ظلم بر فقرا را روا مدار که مظلوم ظلمه میشوی
 ظهیر فقرا و درویشان باش و مستظهر به خداوند
 حظی بالاتر از بی احتیاجی رگنجی مأیوس تر از فقر و غنا نیست
 محظوظات نفسانی را حظ ندان که عذابش ضعف آنست
 از معاصی محظوظ نباش که نادم و مغبون و مقتضع میشوی
 اظهار نکر فتن را وسیله گرفتن مکن و بی طمعه بر دام طمع
 صلاح ظاهر را دلیل صلاحیت بدان تا خلافت ظاهر شود
 را ظاهر من تامل پس بنظر می آید تو نیز بی تامل پس نلالت را چنین کن

(درس هشتاد و ششم در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا)

کظم ، کاظم ، کاظمین ، کاظمین ، لحظه ، لحظات ، الاجظه
 ملحوظ ، لحاظ ، نظیف ، نظافت ، تنظیف ، تنظیفات ، منظف
 کاظم غام است و غاضب نام که غضب سوهان عمر است و کظم غمظ میرید عمر
 شهر کاظمین مدفن کاظمین است که امام هفتم و امام هم باشد
 مدت حیات را بیک لحظه فرض کن و آن بیک لحظه را غنیمت دان
 لحظات خود را آنکه دار تا از لطافات داری محفوظ باشی
 خدمات ضعیف را بعین رضامحوظ بدار
 مستقیحات عقل و شرع را بهر لحاظ باشد تصحیح نمیتوان کرد
 شخص نظیف نادراً ضعیف و نجیف میتود مکر مقید باشد
 نظافت منزل و مسکن الزم از نظافت طبع و طعام است
 اهم مسائل حفظ الفصح مسائل نظافت است
 تنظیفات از الة کثافت است از مملکت نه از خانه بکوچه و از کوچه بقبرستان
 نظافت مسلمین اولین نقطه نظر ختم المرسلین است
 اگر نظافت بجهت سخت عامه است عمده تنظیف در اینجا کثیف باشند
 کوچه را منظف نکه دارید نادر خانه مریض نباشید
 نظافت عمومی نباشد فایده تنظیف حاصل نخواهد شد
 کظم غمظ احسان نیست که بغایت محبوب خداست
 در بدایت ملاحظه نهایت اشود ندامت خواهد رسید

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید
(درس هشتاد و هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا)

نظر ، انظار ، ناظر ، منظور ، مناظره ، انتظار ، منتظر
منظره ، منظارت ، وظیفه ، وظائف ، موظف
نظر قلمه بان قلبیت و زبان کلمه در آن قلمه
تا کار از انظار کنار نباشد منظور خدا نمیشود
خداوند را در هر محضر حاضر و ناظر بدان
کارت را لله کن خدا در منظره عموم می آورد
از مناظره اجتناب کن که از نظرها می افتی
در هر کار انتظار اجر غیر از کردگار نداشته باش
در خیرات خود منتظر عوض باشی بی اجر خواهی شد
خود را ناظر دخل و خرج زمانه کن و از داخل و خارج آن بهره برت بردار
ناظر را مواجب نمیدهند بلکه دخل دارد و مالش را ضبط میکنند که باوجه دخل دارد
خود را بوظیفه از وظائف خدمات نوع موظف بدان
من که وظیفه خور نوع خود هستم پس بخدمات نوع موظفم
وظیفه من وقت خوردنست و هر که ندهد وظیفه اش تکفیر شدن
وزیر وظائف وظیفه خواران را تقبیح میکنند خود میباید
هماقت بالاتر از این نمی شود که از روس قرض کنیم بوظیفه خواران دوات دهیم
تزیب لباس تمیزیت اگر تظیف باشد
در عجم مناظره اطفال را نهایت حاضر باید داشت

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید
(درس هشتاد و هشتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا)

ظلم ، ظالم ، مظلوم ، مظلّم ، مظالمه ، ظلم ، مظلّم ، ظلمت ، ظلمانی ،
حفظ ، حافظه ، محفوظ ، محفوظات
ظلم عاقبتش و خیمه است و ظلم رجم
آه مظلوم اره درخت عمر ظلمت
رد مظالم را بر ظالم میدهند که رفع مظالمه شود و این خود ظلمت
ظالم که در لباس مظلوم افتاد رو به شیر شکار است
مظلوم که برای رفع ظلم استظهار بر ظالم میکنند ظلم زیاده می بیند
صحت ظلام ظلمت قلب می آورد
ظلم در نزد ظلام میباشد که رفع ظلمت کنند خود ظالم خواهی شد
ظالم بودی مظلوم شدی بر ظالم دیگر ظلم میکنند ظالمتر خواهی شد
از مظلمین رفع ظلم بکن نه چنانکه مظالمه بر کردن تو بنماید
در شب ظلمانی نقش کشیدن آسان تر است در محاکمه از دلال مظالمه نشدن
بهترین مسووعان ترا بنویس بهترین مکتوبات ترا حفظ کن
محفوظات خود را بنویس با محفوظ تر بنماید
ظلام با همیز از مادر زائیده شد با بد فقط نفاق مظلومین حربه آنهاست
ده نفر مظلوم تحمل مظالم از یک مظالم میکنند مدب دارین خواهند بود
اکثریت مظلوم از ظالم ممنوع طبیعی است مگر ظالم هم باشند
صد نفر کاشی منافق مظلوم دو نفر ظالم متفق شدند

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسند
(درس هشتاد و نهم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف طاء)

محافظات • محفظه • حفظه • حفاظ • تحفظ • مستحفظ
محافظت دین با حفظ احکام دین است نه بحفظ کتاب دین
در کتابخانه مرحوم پدرم پنجاه جلد کتاب دارم که همه را حفظ کرده‌ام
برای حفاظت هر چیز محفظه بسیار محفوظ بماند
بحفظ ظواهر الفاظ لفاظی نکن که بی‌معنی میشود
حفظه کتاب را محترم دار که حافظ دینند
دار الحفاظ مشهد مقدس بجای چهل حفظه چهارصد مستحفظ دارد
امین اوقاف برای تحفظ موقوفات بهتر از صندوق آهن محفظه نمیدانند
مستحفظ مرا خدا محفوظ دارد که اگر او نبود حافظه مرا دزدیده بود
مستحفظین سرحدات دهات خود را سپردم که بجای حفظ
حدود حفظ اتحاد بکنند اتحاد محفوظ باشد حدود چه لازم
خاک را که بوسپیده تن مردان متعصب عبوس است فدای عشوه
زنان جلف و لوس گرجی و روس نباید کرد ؟
چه منفعتی بالاتر از این که صدها ویرانه بدهم يك دل آباد بخرم
الفاظ مرا که از ظواهر لغات عربی زیاد بود مسائل سرحدی پریشانم کرد

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسند
(درس نودم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین)

اعاده • اعاره • اعاده • اعاشه • اعانه • اعادی • اعالی • اعظم
اعتبار اعتذار : اعزال
مطلب هر چه ساده و سطحی باشد اعاده نظر لازم است
اعاره شرفست و استعاره عار
اعاده بر خدا رو بخدا رفتن است نه اعوذ بالله گفتن
بسم اللهی بالا تر از این که کتب بسیار روزی بسیاری واعاشه ایتمائی
اعلی ترین اعانه بر ایتم اداره اساس تربیت آنهاست
اعادی خارجی را چاره سهاست اگر اعادی دوست نمای داخلی بگذارند
اعالی قوم عبارت از معاونین بر معارف قوم است
اعظم همت را صرف اعظام علما کن تا چهل مغلوب شود
علم شرف اعالی است و تروت ادانی
اعتبار هر ملت بقدر دیانت آن ملت است
اعتذار کنایه از اعترافست و تعاقب مقصر منافی با نجات
اعتزال در معزولی نه از راه عزلت است بلکه برای حفظ حدود عزتست
عزل حاکم عادل ظلم است و اگر ظالم است نصب ثانوی اظلم است
اعظم رجال مملکت را بعزل بجهت بی‌عظم کردن چرا
عزل بجای معزول را از میانه برد
معزولی حکام از پس عادت شده عدل و ظلم از میانه رفته

دو دهمه از رویك دهمه از حفظ بنویسید
(درس نود و یکم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین)

اعتضاد ، اعتصام ، اعتقاد ، اعتنا ، اعتلا ، اعلال ، اعتلال ، اعتدال ، اعتماد ، اعتراف ، اعتکاف ، اعتضاد ضمه دست گیر عقی است
اعتصام معصومین دایم بر توبه بود تا عاصبان چه کنند
عقاید عوام عبارت از الفظی است که آموخته و تهت اعتقاد بر خود بسته اند
اعتقاد بقوت مال و جان عوض نمیشود ناحیه رسد بقوت ملاقات جان
عقیده آخوندیانست که مطابق عقاید عوام حرو بر ند که بد اعتقادش ندانند
خلاف مقصد را تصدیق دادن از عدم عقیده بدینست
بد عقیده بهتر از بی عقیده است که مرد بی اعتقاد بد اعتماد را نشاید
بر بت برست اعتماد روایت و بر بی اعتقاد اعتنا نداشت
اعتلای ظاهر با اعتلال باطن مثل «واعظ من میباید شد
اعلال صرفی را آنچه معلمین مستفربك شك میدانند و جهنگ به بخوانند
اعلال مشتقات خصوص در معتلات بحد اعتدال واجب است
عمر قارا دایم اعتراف بر جهلست تا چه رسد بر جاهلی که عرفان مییابد
بسا متکلف که بعد از سالها اعتکاف باز از معاصی معاف نمی شوند
جاهل هر چه با اعتلا باشد مورد اعتنا نخواهد شد
انکه انسجمده مرا متمدد میدانند هرگز اعتماد را نشاید
ایمان اگر اعتقاد بخدا و پیغمبر است جزیت پرستان کافر که باشد

دو دهمه از رویك دهمه از حفظ بنویسید
(درس نود و دوم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین)

عباد ، عبادت ، عبد ، عباد ، عباد ، عبودیت ، عابد ، معبود ، معبد ، معابد ، تمید ، تعدی ، متعدی ، عزوبت ، عزیز ، اعزاز
عبا لا یقترن البسه علما و اعبانست بدست و بی نه بچند مکر عبای وطن
عبادت عبارت از ادای فرائض است تعبداً بدون توقع اجر و مزد
عبد صالح صاحب طلب میشود مثل من که بر قوتیتر از خود چگونه
عبودیت بخراج مبد هم
عابد آنست که اگر صلحا او را فاسق بدانند ملول نشود
عابد که در مبتد خود روی بر معبود میکنند پشت بر عباد باید باشد
افضل معابد مساجد است انهم که در میان عباد مورد عباد شده است
دو عابد در سرمبندی دعوا کردند دو محراب از معابد خود بانها بخشیدم
یکی را کناسه شرك و دیگری را کنیسه الخاد
عمارتی را که بانندی بر عملة و عنوان در مصالح معمور میشود معبد را نشاید
تعدی آقا بر نوکر نوکر را متعدی تربیت میکنند
عزوبت راحت است اگر اطاعت نفس نباشد
عاقبت بخیر التلی است که عذاب عزب فقر ندارد
مهمانرا اعزاز کن که اگر در نزد تو قربی ندارد در نزد خود عزب است
مجبخواهی همه جا معزز باشی طالب عزت مباح
عزت طلبان دایم در ذممت